

درس شانزدهم

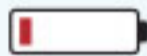
کباب غاز / ارمیا (روان خوانی)



تاریخ ادبیات



لغت



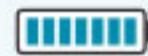
درک مطلب



دستور



نثر روان



املا



مشاوره: حضور فراوان واژه‌های هم‌آوا دار همچون «سست» و «عمارت» و نیز واژه‌های مهمی همچون «غلیان»، «محظوظ» و «محظور» درس را از نظر املایی خیلی مهم کرده. با اینکه درس، نثر معاصر است اما در بخش نثر روان مورد توجه طراحان امتحان نهایی بوده. از نظر دستور، بحث جمله ساده و مرکب، پایه و پیرو و تشخیص انواع حرف ربط، مهم‌ترین نکته دستوری این درس است. حضور کنایه‌های متعدد باعث طرح سؤال در بخش درک مطلب شده. با اینکه درس، لغت بسیار زیادی دارد اما دست کم در امتحانات اخیر از آن سؤال چندانی نیامده و این یعنی باید گوش به زنگ سؤال لغت در امتحانات پیش‌رو بود!

واژه‌های اصلی

- **آزگار:** زمانی دراز: ویژگی آنچه بلند و طولانی به نظر می‌آید.
- **آسمان‌جَل:** کنایه از فقیر، بی‌چیز، بی‌خانمان: **جَل:** پوشش به معنای مطلق
- **استشاره:** رای‌زنی، مشورت، نظرخواهی
- **استیصال:** ناچاری، درماندگی
- **اطوار:** رفتار یا سخنی ناخوشایند و ناهنجار
- **آهلا:** برتر، ممتاز، نفیس، برگزیده از هر چیز
- **امتناع:** خودداری، سر باز زدن از انجام کاری یا قبول کردن سخنی
- **انضمام:** ضمیمه کردن: **به انضمام:** به ضمیمه، به همراه
- **بادی:** آغاز (در اصل به معنی آغاز کننده است.)
- **بحبوحه:** میان، وسط
- **بدقواره:** آن که یا آنچه ظاهری زشت و نامتناسب دارد: بد ترکیب
- **بذله:** شوخی، لطیفه
- **بَرَجک:** سازه چرخانی که روی تانک قرار دارد و به کمک آن می‌توان جهت شلیک توپ را تغییر داد.
- **بَقُولات:** انواع دانه‌های خوراکی بعضی گیاهان مانند نخود و عدس، حبوبات
- **بلامعارض:** بی‌رقیب
- **بَلَعَسَت:** فرو بردم، بلعیدم: **سرف کردن صیغه بَلَعَت:** خوردن
- **پاپی شدن:** در امری اصرار ورزیدن
- **پتیاره:** زشت و ترسناک
- **پَرت‌ویلا:** بیهوده، بی‌معنی: به این نوع ترکیب‌ها که در آن‌ها لفظ دوم، اغلب بی‌معنی است و برای تأکید لفظ اول می‌آید، «مرکب اتباعی» یا «اتباع» می‌گویند: **پرت‌ویلا** گفتن: بر زبان آوردن سخنان بی‌سروته و نامعقول
- **ترفیع:** ارتقا یافتن، رتبه گرفتن
- **تصدیق:** تأیید کردن درستی حرف یا عملی، گواهی دادن به صحت امری
- **تصنعی:** ساختگی
- **تک‌وپوز:** دک‌وپوز، به طنز، ظاهر شخص به‌ویژه سر و صورت
- **تنبوشه:** لوله سفالین یا سیمانی کوتاه که در زیر خاک یا میان دیوار می‌گذارند تا آب از آن عبور کند.
- **تیربار:** سلاح خودکار آتشین، سنگین‌تر و بزرگ‌تر از مسلسل دستی که به‌وسیله نوار فشنگ تغذیه می‌شود: **مسلسل سنگین**
- **جبهه:** پیشانی
- **جیر:** نوعی چرم دپافی شده با سطح نرم و پرزدار که در تهیه لباس، کفش، کیف و مانند آن‌ها به کار می‌رود.
- **چلمن:** آن که زود فریب می‌خورد، هالو: بی‌عرضه، دست‌وپاچلفتی
- **حَضار:** آنان که در جایی یا مجلسی حضور دارند: **حاضران**
- **حلقوم:** حلق و گلو
- **خِرت‌وپَرت:** مجموعه‌ای از اشیا، وسایل و خرده‌ریزهای کم‌ارزش
- **خِرْخِرِه:** گلو، حلقوم
- **خَمَرِه:** ظرفی به شکل خُم و کوچک‌تر از آن
- **خورد رفتن:** ساییده شدن و از بین رفتن
- **خفایا:** جمع خَفیه، مخفیگاه: **در خفایای ذهن:** در جاهای پنهان ذهن
- **خوش‌مشربی:** خوش‌مشرَب بودن: خوش‌معاشرتی و خوش‌صحبتی
- **دَرزِي:** خِطاط
- **دوری:** بشقاب گرد بزرگ معمولاً با لبه کوتاه
- **دِیلاق:** دراز و لاغر
- **سرسرا:** محوطه‌ای سقف‌دار در داخل خانه‌ها که در ورودی ساختمان به آن باز می‌شود و از آنجا به اتاق‌ها یا قسمت‌های دیگر می‌روند. (امروزه سرسرا را فرهنگستان به جای واژه بیگانه «هال» و همچنین واژه بیگانه «لای» به تصویب رسانده است.)
- **سکندری:** حالت انسان که بر اثر برخورد با مانع، کنترل خود را از دست بدهد و ممکن است به زمین بیفتد: **سکندری خوردن:** حالت سکندری برای کسی پیش آمدن
- **شبان:** چوپان
- **شخیص:** بزرگ و ارجمند
- **شرف‌یاب شدن:** آمدن به نزد شخص محترم و عالی‌قدر، به حضور شخص محترمی رسیدن
- **شش‌دانگ:** به‌طور کامل، تمام
- **شکوم:** شگون: میمنت، خجستگی، چیزی را به فال نیک گرفتن: **شکوم داشتن:** فرخنده و مبارک بودن
- **شَیءٌ حَجاب:** اشاره به آیه «إِنَّ هَذَا لَشَیءٌ عَجَابٌ» (سوره ص / آیه ۵): معمولاً برای اشاره به امری شگفت به کار می‌رود.
- **صِلَة آرحام:** به دیدار خویشاوندان رفتن و از آنان احوال‌پرسی کردن
- **هاریه:** آنچه به امانت بگیرند و پس از رفع نیاز، آن را پس دهند.
- **هلامه:** آن که درباره رشته‌ای از معارف بشری دانش و آگاهی بسیار دارد.
- **هَلْیان:** جوشش عواطف و احساسات، شدت هیجان عاطفی

امر ناخوشایند قرار گرفتن (املائی این واژه به صورت «محدور» نیز آمده است.)

- **مَحْظُوظَه:** بهر مور
- **مَخْلَفَات:** چیزهایی که به یک ماده خوردنی اضافه می‌شود یا به‌عنوان چاشنی و مزه در کنار آن قرار می‌گیرد.
- **مَضَع:** جویدن
- **مَعْهُود:** عهدشده، شناخته‌شده، معمول
- **مَعْوَج:** کج
- **نَامَعْقُول:** آنچه از روی عقل نیست: برخلاف عقل
- **وَاتْرَقِيدِن:** تنزل کردن، پس‌روی کردن
- **وَجَنَات:** جمع وَجْنَه، صورت، چهره، رخساره
- **وَلِيمَه:** طعامی که در مهمانی و عروسی می‌دهند.
- **هَم‌قَطَار:** هر یک از دو یا چند نفری که از نظر درجه، رتبه و یا موقعیت اجتماعی در یک ردیف هستند.
- **هَویدَا:** روشن، آشکار

- **کَلک:** آتشدانی از فلز یا سفال: **کَلک چیز را کندن:** خوردن یا نابود کردن چیزی
- **کَنده:** تنه بریده‌شده درخت که شاخ و برگ آن قطع شده است: **هیزم**
- **لَطیفَه:** گفتار نغز، مطلب نیکو، نکته‌ای باریک
- **مَاسیدِن:** کنایه از به انجام رسیدن، به ثمر رسیدن
- **مَآ یَتَعَلَّقُ بِهِ:** آنچه بدان وابسته است.
- **مَآ یَحْتَوِی:** آنچه درون چیزی است.
- **مَتَفَرَّهَات:** شاخه‌ها، شعبه‌ها (در متن، به معنی متعلقات به‌کار رفته است).
- **مُتَكَلِّمٌ وَوَحِدَه:** آن که در جمعی تنها کسی باشد که سخن می‌گوید.
- **مَجْلِسِ آرا:** آن که با حضور خود سبب رونق مجلس و شادی یا سرگرمی حاضران آن می‌شود: **بزم آرا**
- **مَحْظُور:** مانع و مجازاً گرفتاری و مشکل: **در محظور گیر کردن:** گرفتاری پیدا کردن، در مقابل

- **فغان:** ناله و زاری، فریاد
- **قَطْعَه بَعْدِ آخِرِی:** تگه‌ای بعد از تگه دیگر
- **کَاهِدَان:** انبار کاه
- **سُورَه «کَانَ لَمْ یَكُن شَیْئاً مَذْکُوراً»:** بخشی از آیه اول سوره دهر است به معنی «چیزی قابل ذکر نبود»: در این داستان یعنی تمام خوراکی‌ها سر به‌نیست شد.
- **کَبَادَه:** وسیله‌ای کمائی شکل در زورخانه از جنس آهن که در یک طرف آن رشته‌ای از زنجیر یا حلقه‌های آهنی متعدد قرار دارد: **کَبَادَه چیز را کشیدن:** ادعای چیزی داشتن، خواستار چیزی بودن
- **کَتَل:** پشته، تپه
- **کَج و معوج:** به صورت خمیده، ناراست
- **کَلاشینکف:** سلاحی در انواع خودکار و نیمه‌خودکار، دارای دستگاه نشانه‌روی مکانیکی و دو نوع قنداق ثابت و تاشو: برگرفته از نام اسلحه‌ساز روسی

واژه‌های فرعی

- **کَمَرکش:** وسط، میان
- **کوتَه دیدگی:** سطحی نگری
- **لَا بَد:** ناچار
- **مَالِیَه:** وضع مالی
- **مَأْلُوف:** مأنوس
- **مَرْتَعَش:** لرزان
- **مَشْعُوف:** مسرور، شادمان
- **نَقْدَا:** فعلاً
- **نِی پِیج:** شلنگ قلیان
- **وَبَال:** شدت، عذاب
- **وَعْدَه گرفتَن:** دعوت کردن
- **وَقَاحَت:** بی‌شرمی

- **خَط کشیدن:** حذف کردن، نادیده گرفتن
- **دُون:** پست و فرومایه
- **رَمِی:** پرتاب کردن
- **سَرِبَه مَهَر:** دست‌نخورده
- **شَبَسْتَان:** خوابگاه و خلوت‌سرا
- **شَسْت:** انگشترمانندی که به‌هنگام تیراندازی به انگشت می‌کردند و چله کمان را با آن می‌کشیدند.
- **هِمَارَت:** بنا، ساختمان
- **هِیَال:** زن، زن و فرزند
- **غَیْر مَرْتَقِبَه:** ناگهانی
- **فَرِبَه:** چاق
- **قَصُور:** کوتاهی کردن

- **آب‌نکشیده:** محکم و سفت
- **آبَا:** خودداری کردن
- **اِثْنَا:** بین، میان
- **اِسْتَدَهَا:** درخواست
- **اِنْدَرُون:** اتاقی در خانه که پشت اتاقی دیگر است، مخصوص زن و فرزند و خدمتکاران.
- **اِهْتِمَام:** تلاش کردن
- **بَنَان:** انگشت، سرانگشت
- **پَخْمَه:** ساده‌لوح
- **تَذْکَار:** یادآوری
- **تَظَاهِرَات:** جمع تظاهر: خودنمایی‌ها، ظاهرسازی‌ها
- **خِرَامَان:** با ناز و ادا راه رفتن

واژه‌های مهم املایی

- **مَضَع و جویدن**
- **مَعْهُود و وعده داده شده**
- **نَامَه و عریضه**
- **وَقَاحَت و بی‌حیایی**
- **وَقَار و متانت**
- **نَآهَار و غذا**
- **هَویدَا و آشکار**

- **صَلَه اِرْحَام**
- **عِمَارَت و ساختمان**
- **غَلِیَان درونی**
- **غُول بی‌شاخ و دم**
- **قَاب و طبق**
- **قَالَب و پیکر**
- **قَدغَن و ممنوع**
- **قَصُور و کوتاهی**

- **اِهْتِمَام و تلاش**
- **بَذَلَه و لطیفه**
- **بَقُولَات و حبوبات**
- **بَلَا مَعَارِض و بی‌رقیب**
- **تَأْسَف و حسرت**
- **تَصْنَعِی و ساختگی**
- **تَعْقِیْب و گریز**
- **تَنْبُوشَه و لوله**

- **قَالَب:** پیکر / **هَالِب:** پیروز و چیره
- **قَدْر:** اندازه و ارزش / **هَدْر:** خیانت و فریب
- **نَغْز:** خوب و نیکو / **نَقْض:** شکستن
- **هَضْم:** گوارش، تحلیل غذا / **حَزْم:** احتیاط و دوراندیشی

- **هَنگَام تیراندازی، چَلَه کمان را با آن می‌کشیدند.**
- **شَعْسَت:** عدد ۶۰
- **صَد:** عدد ۱۰۰ / **سَد:** بند
- **هِمَارَت:** ساختمان / **اِمَارَت:** فرمانروایی

- **خُرْد:** کوچک / **خُورَد:** تناول کرد
- **خُوَاسَت:** قصد کرد / **خَاسَت:** بلند شد
- **شَسْت:** انگشت بزرگ دست یا پا، انگشترمانندی از جنس استخوان که در انگشت می‌کردند و به



ایستگاه دانش‌های ادبی

تفاوت مجاز و استعاره (مصرّحه) با کنایه

- هرگاه یک «اسم» در معنای غیرحقیقی خود به کار رود، با «مجاز» یا «استعاره (مصرّحه)» سروکار داریم: اما هرگاه یک عبارت یا یک جمله یا یک صفت، در معنی غیرحقیقی خود به کار رود، با «کنایه» سروکار داریم: به دو مثال زیر خوب توجه کنید:
 - از دست و زبان که برآید کز عهدۀ شکرش به درآید؟
 - بگیر ای جوان دست درویش پیر نه خود را بیفکن که دستم بگیر
- در مثال نخست، «دست»، یک واژه و اسم است (یعنی صفت نیست) و در معنی غیرحقیقی «کردار و عمل»، به کار رفته: پس با «مجاز» سروکار داریم: اما در مثال دوم، فقط «دست»، در معنی غیرحقیقی به کار نرفته: بلکه جمله «دستم بگیر» نیز در معنی غیرحقیقی خود به کار رفته: به من کمک کن. در این نمونه، فقط با جای گذاری معنی غیرحقیقی «دست»، جمله معنادار نمی‌شود: «کمکم بگیر» و نیاز است کل جمله تغییر کند: بنابراین «دستم بگیر»، کنایه است نه مجاز.
- همان‌طور که در تعریف کنایه گفتیم گاهی یک «صفت» در معنی غیرحقیقی خود به کار می‌رود، در این‌گونه مواقع با «کنایه» سروکار داریم نه مجاز. مثلاً «ناخن خشک» در جمله «فلانی آدم ناخن خشکی است»، یک صفت است که در معنی حقیقی به کار نرفته است. معنی حقیقی ناخن خشک، «کسی است که ناخنش خیس نیست» در حالی که اینجا در معنی غیرحقیقی «خسب» به کار رفته است: بنابراین «ناخن خشک»، کنایه از خسب است.

ایستگاه دانش‌های زبانی

انواع حروف ربط

- به حروفی که جمله‌ها را به هم وصل می‌کنند، حرف «ربط» یا حرف «پیوند» می‌گویند: حرف پیوند دو گونه است:
- الف) پیوند وابسته‌ساز:** این حروف، بر سر جمله وابسته (- پیرو) می‌آیند و در هر جمله‌ای که آن‌ها را دیدید، با جمله مرکب سروکار دارید. به جمله‌ای که پیوند وابسته‌ساز بر سر آن آمده، جمله «وابسته» یا «پیرو» و به جمله دیگر، «هسته» یا «پایه» می‌گویند:
- مثال:** بیا تا گل برافشانیم ← بیا: جمله هسته یا پایه / تا: پیوند وابسته‌ساز / گل برافشانیم: جمله وابسته یا پیرو
- مشهورترین پیوندهای وابسته‌ساز عبارت‌اند از: که، تا، اگر، وقتی، زیرا، اگرچه، گرچه، با این‌که، چون (به معنی زیرا و وقتی که) و...

نکته نهایی: گاهی پیوند وابسته‌ساز، حذف می‌شود: اما همچنان با جمله مرکب سروکار داریم:

مثال: گفتم غم تو دارد ← گفتم [که] غم تو دارم.
هسته وابسته

ب) پیوندهای هم‌پایه‌ساز: این پیوندها، دو جمله هم‌پایه (دو جمله‌ای که شأن دستوری یکسانی دارند) را به هم وصل می‌کنند:

مثال: مینا آمد: اما غذایش را نخورد.
ربط هم‌پایه‌ساز

در مثال فوق، جمله «مینا آمد»، یک جمله ساده است و «جمله غذایش را نخورد»، نیز ساده است: زیرا «اما»، بین دو جمله هم‌پایه می‌آید، به بیان دیگر، جمله دوم، ساده است: زیرا جمله اول، ساده است.

مشهورترین پیوندهای هم‌پایه‌ساز عبارت‌اند از: و، یا، اما، لیکن، لیک، ولی و...

کباب غاز

نگاه کلی

«محمدعلی جمال‌زاده» را پدر داستان‌نویسی معاصر می‌دانند. جمال‌زاده در داستان «کباب غاز»، می‌خواهد سخن حکیمانه «از ماست که بر ماست» را برای مخاطب جا بیندازد. نثر جمال‌زاده، طنزآمیز و آکنده از اصطلاحات عامیانه، ضرب‌المثل و کنایه است. در امتحان نهایی، اهمیت اول این درس، درک مطلب و برگرداندن به نثر روان است و در مرحله بعد لغت و املا. از نظر دستور زبان هم مبحث جمله ساده و مرکب، جمله پایه و پیرو و حروف ربط، در قلمرو زبانی درس مطرح شده است.

شب عید نوروز بود و موقع ترفیع رتبه. در اداره با هم‌قطارها قرارومدار گذاشته بودیم که هر کس اول ترفیع رتبه یافت، به‌عنوان ولیمه کباب

غاز صحیحی بدهد، دوستان نوش جان نموده، به عمر و عزتش دعا کنند.

■ **واژه‌نامهک:** ترفیع: ارتقا یافتن، رتبه گرفتن / ولیمه: طعامی که در مهمانی و عروسی می‌دهند.

■ **قلمرو زبانی:** «قرارومدار»، مرکب اتباعی است.

فراتراز قلمرو «مرکب اتباعی» به واژه‌هایی می‌گویند که اغلب با «او» به هم وصل می‌شوند و یکی از آن دو، بی‌معنی است و برای تأکید و یا گسترش لفظ معنی‌دار می‌آید: مثلاً وقتی به کسی می‌گوییم: «کتابم را پس بده»، منظور از «کتاب»، فقط کتاب است و بس: اما وقتی از کسی می‌پرسیم: «کتاب و متاب (یا: کتاب متاب) چی داری؟» علاوه بر کتاب، منظورمان مجله یا دفتر و دفترچه هم می‌تواند باشد. مرکب‌های اتباعی را به دو گونه می‌توان تقسیم کرد:

1) اول، لفظ بی‌معنی و سپس لفظ معنی‌دار می‌آید: کت و کلفت، پت و پهن، آت و اشغال و...

2) اول، لفظ معنی‌دار و سپس لفظ بی‌معنی می‌آید: کاغذ ماغد، قرارومدار، گردو مردو و...

زُد و ترفیع رتبه به اسم من درآمد.

■ **واژه‌نامهک:** ترفیع: ارتقا یافتن، رتبه گرفتن

■ **معنی:** اتفاقاً ارتقای مقام به اسم من درآمد.

■ **قلمرو زبانی:** «واو» پیوند هم‌پایه‌ساز است.

فوراً مسئله میهمانی و قرار با رفقا را با عیالم که به‌تازگی با هم عروسی کرده بودیم، در میان گذاشتم. گفت: «تو شیرینی عروسی هم به دوستان ندادی و باید در این موقع درست جلوشان در آیی، ولی چیزی که هست چون ظرف و کارد و چنگال برای دوازده نفر بیشتر نداریم یا باید باز یک دست دیگر خرید و یا باید عده میهمان بیشتر از یازده نفر نباشد که با خودت بشود دوازده نفر.»

■ **قلمرو ادبی:** کنایه: جلوی کسی درآمدن ← خوب پذیرایی و استقبال کردن

گفتم: «خودت بهتر می‌دانی که در این شب عیدی مالیه از چه قرار است و بودجه ابدأ اجازه خریدن **خرت‌وپرت** تازه نمی‌دهد و دوستان من هم از بیست و سه چهار نفر کمتر نمی‌شوند.»

■ **واژه‌نامهک:** خرت‌وپرت: مجموعه‌ای از اشیاء، وسایل و خرده‌ریزهای کم‌ارزش

■ **معنی:** گفتم بهتر می‌دانی که در شب عید، وضع مالی از چه قرار است. (وضع مالی خوبی ندارم)...

■ **قلمرو زبانی:** در عبارت «گفتم خودت بهتر می‌دانی»، حرف پیوند وابسته‌ساز حذف شده است: گفتم [که] خودت بهتر می‌دانی.

پایه پیرو

گفت: «تنها همان رتبه‌های بالا را وعده بگیر و مابقی را نقداً خط بکش و بگذار سماق بکند.»

■ **معنی:** [همسرم] گفت: «فقط همان رده‌بالاهای اداره را دعوت کن و فعلاً سایرین را حذف کن و بگذار بپهوده منتظر بمانند.»

■ **قلمرو ادبی:** کنایه: خط کشیدن ← حذف کردن - سماق مکیدن ← انتظار بپهوده کشیدن

■ **قلمرو زبانی:** کل عبارت، یک جمله مرکب است: «گفت» جمله هسته و سه جمله بعد، وابسته هستند: پیوند وابسته‌ساز «که» بعد از «گفت» حذف شده است و جملات وابسته با «واو» هم‌پایه‌ساز به هم وصل شده‌اند.

گفتم: «ای بابا، خدا را خوش نمی‌آید. این بدبخت‌ها سال **آزگار** یک بار برایشان چنین پای می‌افتد و شکم‌ها را مدتی است صابون زده‌اند و ساعت‌شماری می‌کنند.»

■ **واژه‌نامهک:** آزگار: زمانی دراز: ویژگی آنچه بلند و طولانی به نظر می‌آید.

■ **معنی:** گفتم ای بابا، کار درستی نیست. برای این بدبخت‌ها یک سال طولانی باید بیاید و برود تا چنین موقعیتی نصیبشان شود. این‌ها کلی به خودشان وعده داده‌اند و مشتاق [این مهمانی] هستند.

■ **قلمرو ادبی:** کنایه: چنین پای می‌افتد ← چنین موقعیتی نصیبشان می‌شود. شکم را صابون زدن ← وعده خوب و خوش به خود دادن - ساعت‌شماری کردن ← اشتیاق فراوان داشتن

■ **قلمرو زبانی:** «ای بابا»، شبه‌جمله است. / «گفتم ای بابا»، یک جمله مرکب است. سایر جملات عبارت، جمله ساده هستند که با «واو» هم‌پایه‌ساز به هم وصل شده‌اند.

پایه پیرو

چطور است از منزل یکی از دوستان و آشنایان یک دست دیگر ظرف و لوازم **عاریه** بگیریم؟

■ **واژه‌نامهک:** عاریه: آنچه به امانت بگیرند و پس از رفع نیاز آن را پس دهند.

■ **قلمرو زبانی:** چطور است از منزل یکی از دوستان و آشنایان یک دست دیگر ظرف و لوازم عاریه بگیریم؟

جمله پیرو

جمله پایه

با اوقات تلخ گفت: «این خیال را از سرت بیرون کن که محال است در میهمانی اول بعد از عروسی بگذارم از کسی چیز **عاریه** وارد این خانه بشود، مگر نمی‌دانی که **شکوم** ندارد و بچه اول می‌میرد؟» گفتم: «پس چاره‌ای نیست جز اینکه دو روز مهمانی بدهیم. یک روز یک دسته بیایند و بخورند و فردای آن روز دسته‌ای دیگر.» عیالم با این ترتیب موافقت کرد، و بنا شد روز دوم عید نوروز دسته اول و روز سوم دسته دوم بیایند.

■ **واژه‌نامهک:** هاریه: آنچه به امانت بگیرند و پس از رفع نیاز آن را پس دهند / شکوم: شگون: میمنت، خجستگی، چیزی را به فال نیک گرفتن: شکوم داشتن: فرخنده و مبارک بودن

■ **قلمرو ادبی:** حسن‌آمیزی: اوقات تلخ / مجاز: سر ← ذهن و فکر / کنایه: اوقات تلخ ← حالت عصبانی - خیال از سرت بیرون کن ← فراموش کن

■ **قلمرو زبانی:** مگر نمی‌دانی که شکوم ندارد و بچه اول می‌میرد. - حذف سه فعل به قرینه لفظی: یک روز یک دسته بیایند و بخورند و فردای آن روز دسته‌ای

پایه ربط پیرو ربط پیرو

وابسته‌ساز هم‌پایه‌ساز

دیگر [بیایند و بخورند] - بنا شد روز دوم عید نوروز دسته اول [بیایند] و روز سوم دسته دوم بیایند.

اینک روز دوم عید است و تدارک پذیرایی از هر جهت دیده شده است. علاوه بر **غار معهود**، آش جو **اعلا** و کباب بره ممتاز و دو رنگ پلو و چند جور خورش با تمام **مخلفات** رو به راه شده است. در تختخواب گرم و نرم تازه‌ای لم داده بودم و مشغول خواندن حکایت‌هایی بی‌نظیر بودم.

■ **واژه‌نامهک:** معهود: عهدشده، شناخته‌شده، معمول / آعلا: برتر، ممتاز، نفیس، برگزیده از هر چیز / مخلفات: چیزهایی که به یک ماده خوردنی اضافه می‌شود یا به‌عنوان چاشنی و مزه در کنار آن قرار می‌گیرد.

■ **قلمرو ادبی:** جناس ناهمسان: گرم و نرم

■ **قلمرو زبانی:** در عبارت «آش جو اعلا»، «اعلا»، صفت «آش» است نه صفت جو، همین‌طور در عبارت «کباب بره ممتاز»، «ممتاز»، صفت کباب است نه بره.



فرازاز قلمرو

دو نوع ترکیب وصفی داریم: ۱) اسم + صفت پسین: صدای لطیف ۲) صفت پیشین + اسم: این صدا در ترکیب‌های وصفی نوع اول (اسم + صفت پسین)، طبیعی است که صفت، به اسم قبل از خودش برمی‌گردد: اگر چند اسم پشت سر هم داشته باشیم و در انتها، یک صفت پسین بیاید، در ۹۹ درصد مواقع، صفت، به اولین اسم قبل از خودش برمی‌گردد:

مثال: نگرش انسان نوین (نوین صفت انسان است.) • مسائل کشور پیشرفته (پیشرفته صفت کشور است.) اما گاهی و به ندرت، صفت، به اولین اسم قبل از خود بر نمی‌گردد و از راه توجه به معنی، می‌توان فهمید که صفت، کدام اسم را توصیف می‌کند:

مثال: کباب برّه ممتاز (ممتاز، صفت برّه نیست؛ بلکه صفت کباب است.)

• آش جو اعلا (جو، اعلا و غیراعلا ندارد؛ بلکه آش اعلا و غیراعلا دارد؛ بنابراین اعلا، صفت آش است.)

درست کیفور شده بودم که عیالم وارد شد و گفت: «جوان دیلاقی مصطفی نام، آمده می‌گوید پسرعموی تنی توست و برای عید مبارکی شرف یاب شده است.»

واژه‌نامهک: دیلاق: دراز و لاغر / شرف یاب شدن: آمدن به نزد شخص محترم و عالی‌قدر، به حضور شخص محترمی رسیدن

معنی: حسابی کیف کرده بودم که همسرم وارد اتاق شد و گفت: «جوانی با قد دراز به نام مصطفی، آمده و می‌گوید پسرعموی توست و برای تبریک عید نوروز خدمت رسیده است.»

قلمرو زبانی: درست کیفور شده بودم که همسرم وارد اتاق شد / جوان دیلاقی، مصطفی نام آمده.

جمله پایه جمله پیرو نهاد صفت بدل

مصطفی پسرعموی دختر دایی خاله مادرم می‌شد. جوانی به سن بیست و پنج یا بیست و شش، لات ولوت و آسمان جُل و بی دست و پا و پخمه و تا بغواهی بدریخت و بدقواره.

واژه‌نامهک: آسمان جُل: کنایه از فقیر، بی چیز، بی خانمان: جُل: پوشش به معنای مطلق

معنی: مصطفی نسبت بسیار دوری با من داشت. جوانی حدوداً بیست و پنج یا بیست و شش ساله بود، فقیر، عاجز، بی عرضه و در نهایت زشتی و بداندازی بود.

قلمرو ادبی: کنایه: آسمان جُل ← فقیر - بی دست و پا ← بی عرضه و ناتوان

قلمرو زبانی: فعل «بود»، دو بار به قرینه معنایی حذف شده است: جوانی... بیست و شش ساله [بود]: لات ولوت... پخمه [بود]. / «او» در «بیست و پنج» و «بیست و شش»، میان‌وند است. / «یا» در «بیست و پنج یا بیست و شش»، عطف است نه پیوند هم‌پایه‌ساز.

الحمدلله که سالی یک مرتبه بیشتر از زیارت جمالش مسرور و مشعوف نمی‌شدم.

معنی: خدارو شکر که فقط سالی یک بار، چهره‌اش را می‌دیدم و از آن قیافه لذت می‌بردم!

قلمرو زبانی: «الحمدلله»، شبه‌جمله و جمله هسته است و جمله بعد که بر سر آن پیوند وابسته‌ساز «که» آمده، جمله وابسته محسوب می‌شود.

به زخم گفتم، تو را به خدا بگو فلانی هنوز از خواب بیدار نشده و شرّ این غول بی‌شاخ و دم را از سر ما بکن.

معنی: به همسرم گفتم: «تو را به خدا قسم می‌دهم به او بگو هنوز از خواب بیدار نشده‌ام و من را از دست مزاحمت این مصطفی بدقواره نجات بده.»

قلمرو ادبی: استعاره: غول ← مصطفی / کنایه: شرّ کسی را از سر کردن ← از مزاحمت کسی نجات یافتن

قلمرو زبانی: فعل «قسمت می‌دهم» بعد از «خدا»، به قرینه معنایی حذف شده است.

گفت، به من دخلی ندارد! ماشاءالله هفت قرآن به میان پسرعموی خودت است. هر گلی هست خودت به سر خودت بزنی.

معنی: [همسر] گفت: «این موضوع به من ارتباطی ندارد: ماشاءالله هزار ماشاءالله پسرعموی خودت است. هر کاری می‌خواهی بکنی خودت بکن. [من کاری نمی‌کنم].»

قلمرو ادبی: کنایه: ماشاءالله هفت قرآن به میان ← بلا به دور باشد - هر گلی هست خودت به سر خودت بزنی ← انجام امور را خودت به عهده بگیر.

قلمرو زبانی: بعد از «هفت قرآن به میان»، فعل «باشد» به قرینه معنایی حذف شده است.

دیدم چاره‌ای نیست و خدا را هم خوش نمی‌آید این بیچاره را که لابد از راه دور و دراز با شکم گرسنه و پای برهنه به امید چند ریال عیدی آمده، ناامید کنم. پیش خودم گفتم.

قلمرو زبانی: دیدم چاره‌ای نیست. / لابد از راه دور و دراز... آمده، ناامید کنم.

پایه پیرو قید مسند

چنین روز مبارکی صله ارحام نکنی، کی خواهی کرد؟

واژه‌نامهک: صله ارحام: به دیدار خویشاوندان رفتن و از آنان احوال‌پرسی کردن

معنی: در چنین روز مبارکی (عید نوروز)، با اقوام و خویشان دیدار نکنی، پس کی می‌خواهی این کار را انجام دهی؟

قلمرو زبانی: چنین روز مبارکی صله ارحام نکنی.

قید مفعول

لهذا صدایش کردم، سرش را خم کرده وارد شد. دیدم ماشاءالله، چشم بد دور آقا و اترقیده، قدش درازتر و تک و پوزش کریه‌تر شده است.

واژه‌نامهک: و اترقیدن: تنزل کردن، پس روی کردن / تک و پوز: دک و پوز، به طنز، ظاهر شخص به ویژه سر و صورت

معنی: بنابراین او را صدا کردم، سرش را خم کرد و وارد اتاق شد. دیدم خدا رو شکر، بلا به دور باشه، آقا [به لحاظ ظاهری] بدتر هم شده، قدش درازتر و سر و صورتش زشت‌تر هم شده است.

قلمرو زبانی: لهذا صدایش کردم. / حذف فعل به قرینه معنایی: چشم بد، دور [باشد] آقا و اترقیده / حذف فعل به قرینه لفظی: قدش دراز [شده است]

قید مفعول

و تک و پوزش کریه‌تر شده است.

گردنش مثل گردن همان غاز مادر مرده‌ای بود که در همان ساعت در دیگ مشغول کباب‌شدن بود.

■ **قلمرو ادبی:** تشبیه: «گردن مصطفی»، به «گردن غاز» / کنایه: مادر مرده ← بیچاره، ترخم‌برانگیز

■ **قلمرو زبانی:** کَل عبارت، یک جمله مرکب است: جمله اول، هسته و جمله دوم وابسته است.

از توصیف لباسش بهتر است بگذرم؛ ولی همین قدر می‌دانم که سر زانوهای شلوارش که از بس شسته بودند، به قدر یک وجب خورد رفته بود. چنان باد کرده بود که راستی‌راستی تصوّر کردم دو رأس هندوانه از جایی کش رفته و در آن‌جا مخفی کرده است.

■ **واژه‌نامهک:** خورد رفتن: ساییده شدن و از بین رفتن

معنی: بهتر است لباسش را وصف نکنم، اما همین مقدار می‌دانم که از بس شلوارش را شسته بود، به اندازه یک وجب، سر زانوهای شلوارش سائیده شده بود و سر زانوهایش آن قدر باد کرده بود که واقعاً فکر کردم دو تا هندوانه از جایی دزدیده و در زانوهای شلوارش جا داده.

■ **قلمرو زبانی:** سر زانوهای شلوارش به قدر یک وجب خورد رفته بود. / دو رأس هندوانه / «قدر» (- اندازه و ارزش)، هم‌آوا دارد. ← غدر (- خیانت و فریب) گروه نهادی

مشغول تماشا و ورنانداز این مخلوق کمیاب و شیء عَجَاب بودم.

■ **واژه‌نامهک:** شیء عَجَاب: اشاره به آیه «إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ» (سوره ص / آیه ۵): معمولاً برای اشاره به امری شگفت به کار می‌رود.

■ **معنی:** مشغول نگاه کردن و دقت در وجود این موجود کمیاب و عجیب و غریب بودم.

■ **قلمرو زبانی:** کَل عبارت، یک جمله است. / تمام «واو»های عبارت، عطف هستند.

■ **قلمرو ادبی:** تلمیح: اشاره دارد به آیه ۵ سوره ص: «إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ» (این قطعاً چیزی عجیب است).

که عیالم هراسان وارد شده، گفت: «خاک بر سرم، مرد حسابی، اگر این غاز را برای میهمان‌های امروز بیاوریم، برای میهمان‌های فردا از کجا غاز خواهی آورد؟» تو که یک غاز بیشتر بیاورده‌ای و به همه دوستان هم وعده کباب غاز داده‌ای. دیدم حرف حسابی است و بد غفلتی شده.

■ **قلمرو ادبی:** کنایه: خاک بر سر شدن ← بدبخت و بیچاره شدن / مجاز: حرف ← سخن

■ **قلمرو زبانی:** «خاک بر سرم»، فعل محذوف به قرینه معنایی دارد: خاک بر سرم [شد] / «مرد حسابی»، منادا و شبه‌جمله است: بنابراین یک فعل به قرینه معنایی نیز در اینجا حذف شده است.

گفتم: «آیا نمی‌شود نصف غاز را امروز و نصف دیگرش را فردا سر میز آورد؟» گفت: «مگر می‌خواهی آبروی خودت را بریزی؟ هرگز دیده نشده که نصف غاز سر سفره بیاورند.

■ **قلمرو زبانی:** فعل محذوف به قرینه لفظی: آیا نمی‌شود نصف غاز را امروز [سر میز آورد] و نصف دیگرش را فردا [سر میز آورد] / مگر می‌خواهی آبروی خودت را بریزی؟ قید

تمام حُسن کباب غاز به این است که دست‌نخورده و سر به مهر روی میز بیاید.

■ **معنی:** خوبی کباب غاز به این است که سالم و کامل روی میز بیاید.

■ **قلمرو ادبی:** کنایه: سر به مهر ← سالم و کامل - دست‌نخورده ← سالم و کامل

■ **قلمرو زبانی:** کَل عبارت، یک جمله مرکب است: جمله اول، هسته و جمله پس از «که»، وابسته است. / «واو»، عطف است.

حقاً که حرف منطقی بود و هیچ برو برگرد نداشت.

■ **قلمرو ادبی:** مجاز: حرف ← سخن / کنایه: برو برگرد نداشت ← جای بحث یا شک و تردید نبود.

■ **قلمرو زبانی:** «واو»، پیوند هم‌پایه‌ساز است. / «حقاً»، قید است.

پس از مدتی اندیشه و استشاره چاره منحصر به فرد را در این دیدم که هر طور شده یک غاز دیگر دست‌وپا کنیم.

■ **واژه‌نامهک:** استشاره: رایزنی، مشورت، نظرخواهی

■ **معنی:** پس از مدتی فکر و مشورت، تنها راه حل را در این دیدم که هر طور شده یک غاز دیگر جور کنیم.

■ **قلمرو ادبی:** کنایه: دست‌وپا کردن ← مهیا کردن

■ **قلمرو زبانی:** «واو» در «اندیشه و استشاره»، عطف و در «دست‌وپا»، میان‌وند است.

به خودم گفتم، مصطفی گرچه زیاد کودن و بی‌نهایت چَلَمَن است ولی پیدا کردن یک غاز در شهر بزرگی مثل تهران، کشف آمریکا و شکستن گردن رستم که نیست، لابد این قدرها از دستش ساخته است.

■ **واژه‌نامهک:** چَلَمَن: آن که زود فریب می‌خورد، هالو: بی‌عرضه، دست‌وپاچلفتی

■ **معنی:** با خودم گفتم: هر چند مصطفی، زیاد احمق و بی‌عرضه است: اما یافتن یک غاز در شهر بزرگی مثل تهران کاری عظیم و دشوار نیست: حتماً این قدر توانایی و عرضه دارد.

■ **قلمرو ادبی:** کنایه: کشف آمریکا و شکستن گردن رستم ← کارهای دشوار و عظیم / مجاز: دست ← توانایی و عرضه

■ **قلمرو زبانی:** «ولی»، پیوند هم‌پایه‌ساز است. / «لابد»، قید است.

به او خطاب کرده گفتم، «مصطفی جان! لابد ملتفت شده‌ای مطلب از چه قرار است، می‌خواهم نشان بدهی که چندمرده حلاجی و از زیر سنگ هم شده یک عدد غاز خوب و تازه به هر قیمتی شده، برای ما پیدا کنی.

■ **قلمرو ادبی:** کنایه: چندمرده حلاج بودن ← توانایی انجام کاری را داشتن و خودرانشان دادن - از زیر سنگ پیدا کردن ← با هر سختی و دشواری به هدف رسیدن

■ **قلمرو زبانی:** مصطفی جان، لابد ملتفت شده‌ای مطلب از چه قرار است.

منادا / قید / مسند / نهاد / مسند

مصطفی بنابر عادت معهود ابتدا مبلغی سرخ و سیاه شد و بالاخره صدایش بریده بریده از نی پیچ حلقوم بیرون آمد و معلوم شد می فرمایند، در این روز عید، قید غاز را باید به کلی زد و از این خیال باید منصرف شد؛ چون که در تمام شهر یک دکان باز نیست.

واژه نامک: معهود: عهدشده، شناخته شده، معمول

معنی: مصطفی، بنابر عادت معمولش، ابتدا [که حرف های مرا شنید] مقداری رنگ عوض کرد و بالاخره با صدای بریده بریده و نامفهومی که از گلویش بیرون آمد گفت: «در این روز عید، باید از خرید غاز صرف نظر کرد.»

قلمرو ادبی: تناسب: سرخ و سیاه / تشبیه: نی پیچ حلقوم (اضافه تشبیهی) / کنایه: قید چیزی را زدن ← از چیزی صرف نظر کردن

قلمرو زبانی: دو جمله نخست، ساده هستند. / معلوم شد [که] می فرماید [که] در این روز عید ...

پایه پیرو پیرو

یا حال استیصال پرسیدم، «پس چه خاکی به سرم بریزم؟»

واژه نامک: استیصال: ناچاری، درماندگی

معنی: با درماندگی تمام پرسیدم، پس حالا چه چاره ای بیندیشیم؟

قلمرو ادبی: کنایه: خاک بر سر ریختن ← چاره اندیشی کردن

قلمرو زبانی: یا حال استیصال پرسیدم [که] پس چه خالی به سرم بریزم.

پایه حرف ربط وابسته ساز پیرو

با همان صدا، آب دهن را فرو برده، گفت، «والله چه عرض کنم، مختارید ولی خوب بود مهمانی را پس می خواندید.»

معنی: با همان صدا، آب دهانش را قورت داد و گفت: «والله چه بگویم؟ شما صاحب اختیارید: ولی بهتر بود مهمانی را لغو می کردید.»

قلمرو زبانی: «والله»، شبه جمله است. / «ولی»، پیوند هم پایه ساز است.

گفتم، «خدا عقلت بدهد، یک ساعت دیگر مهمان ها وارد می شوند؛ چه طور پس بخوانم؟» گفت، «خودتان را بزنید به ناخوشی و بگویید طیب قدغن کرده، از تخت خواب پایین نیاید.» گفتم، «همین امروز صبح به چند نفرشان تلفن کرده ام، چطور بگویم ناخوشم؟» گفت، «بگویید غاز خریده بودم، سگ بُرد.» گفتم، «تو رفقای مرا نمی شناسی. بچه قنداقی که نیستند که هر چه بگویم آن ها هم مثل بچه آدم باور کنند. خواهند گفت می خواستی یک غاز دیگر بخری.» گفت، «بسیارید اصلاً بگویند آقا منزل تشریف ندارند و به زیارت حضرت معصومه رفته اند.»

قلمرو زبانی: گفتم [که] خدا عقلت دهد. / خدا عقلت دهد. / زیارت حضرت معصومه

پایه پیرو متمم مایه مایه

دیدم زیاد پرت و پلا می گوید، گفتم، «مصطفی، می دانی چیست؟ عیدی تو را حاضر کرده ام. این اسکناس را می گیری و زود می روی که می خواهم هر چه زودتر از قول من و خانم به زن عمو جانم سلام برسانی و بگویی این شاء الله این سال نو به شما مبارک باشد و هزار سال به این سال ها برسید.» ولی معلوم بود که فکر و خیال مصطفی جای دیگر است. بدون آنکه اصلاً به حرف های من گوش داده باشد، دنباله افکار خود را گرفته، گفت، «اگر ممکن باشد شیوه ای سوار کرد که امروز مهمان ها دست به غاز نزنند، می شود همین غاز را فردا از نو گرم کرده دوباره سر سفره آورد.»

واژه نامک: پرت و پلا: بیهوده، بی معنی: به این نوع ترکیب ها که در آن ها لفظ دوم، اغلب بی معنی است و برای تأکید لفظ اول می آید، «مرگب اتباعی» یا «اتباع» می گویند: پرت و پلا گفتن: بر زبان آوردن سخنان بی سروه

قلمرو زبانی: عبارت «دیدم [که] زیاد پرت و پلا می گوید»، یک جمله مرگب است.

پایه پیرو

این حرف که در بادی امر زیاد بی پا و بی معنی به نظر می آمد، کم کم وقتی درست آن را در زوایا و خفایای خاطر و مخیله نشخوار کردم معلوم شد آن قدرها هم نامعقول نیست و نباید زیاد سرسری گرفت. هر چه بیشتر در این باب دقیق شدم یک نوع امیدواری در خود حس نمودم.

واژه نامک: بادی: آغاز (در اصل به معنی آغاز کننده است). / خفایا: جمع خفیه، مخفیگاه: در خفایای ذهن: در جاهای پنهان ذهن / نامعقول: آنچه از روی عقل نیست: برخلاف عقل

معنی: این سخن، که در ابتدا بی اساس و بی معنی به نظر می آمد، وقتی درست و حسابی آن را در ذهنم بررسی و مرور کردم، دیدم خیلی هم برخلاف عقل نیست و نباید آن را ساده گرفت. هر چه بیشتر دقت کردم، کمی امیدوارتر شدم.

قلمرو ادبی: مجاز: حرف ← سخن / استعاره (مکنیه): نشخوار کردن حرف

قلمرو زبانی: «بی پا، معلوم، نامعقول و سرسری»، همگی، مسند هستند.

ستاره ضعیفی در شبستان تیره و تار درونم درخشیدن گرفت.

معنی: در درون ناامیدم، امیدواری اندکی پدید آمد.

قلمرو ادبی: استعاره: ستاره ← امیدواری / تشبیه: شبستان درون (اضافه تشبیهی)

قلمرو زبانی: «گرفت» در این جمله، به معنی «شروع کرد» است.

رفته رفته سر دماغ آدم و خندان و شادمان و رو به مصطفی نموده، گفتم، «این اولین بار است که از تو یک کلمه حرف حسابی می شنوم ولی به نظرم این گره فقط به دست خودت گشوده خواهد شد. باید خودت مهارت به خرج بدهی که احدی از مهمانان درصدد دست زدن به این غاز بر نیاید.»

معنی: آرام آرام، حالم بهتر شد و رو به مصطفی گفتم: «اولین دفعه است که از تو یک جمله درست و حسابی می شنوم: ولی به نظرم این مشکل را خودت می توانی حل کنی. باید خودت کاری کنی که هیچ کدام از مهمان ها، فکر خوردن غاز را هم نکنند.»

قلمرو ادبی: کنایه: سر دماغ آمدن ← سرزنده و بانشاط شدن - گشودن گره ← حل کردن مشکل / مجاز: حرف ← سخن

قلمرو زبانی: «رفته رفته»، قید است. / «ولی»، حرف پیوند هم پایه ساز است.

مصطفی هم جانی گرفت و گرچه هنوز درست دستگیرش نشده بود که مقصود من چیست و مهار شتر را به کدام جانب می‌خواهم بکشم، آثار شادی در وجناتش نمودار گردید.

■ **واژه‌نامهک:** وجنات: جمع و جنه، صورت، چهره، رخساره

■ **معنی:** مصطفی هم نشاط و نیرویی گرفت و هر چند هنوز نفهمیده بود مقصود من چیست و چه طرح و نقشه‌ای دارم، نشانه‌های خوشحالی در ظاهرش آشکار شد.

■ **قلمرو ادبی:** مجاز: جان ← توان و نیرو / کنایه: دستگیر شدن مقصود ← فهمیدن آن مقصود - مهار شتر را کشیدن ← راهنمایی کردن، طرح و نقشه کشیدن

■ **قلمرو زبانی:** «گرچه و که»، حرف پیوند وابسته‌ساز هستند / «چی» در «چيست» و «نمودار»، مسند هستند.

بر تعارف و خوش‌زبانی افزوده گفتم، چرا نمی‌آیی بنشین؟ نزدیک‌تر بیا. روی این صندلی مخملی پهلوی خودم بنشین. بگو ببینم حال و

احوال چه طور است؟ چه کار می‌کنی؟ می‌خواهی برایت شغل و زن مناسبی پیدا کنم؟ چرا گز نمی‌خوری؟ از این باقلبا (باقلا) نوش جان کن

که سوغات یزد است...

■ **قلمرو ادبی:** حسن‌آمیزی: بگو ببینم (شنوایی + بینایی)

■ **قلمرو زبانی:** بگو ببینم حال و احوال چگونه؟

پایه پیرو

مصطفی قد دراز و کج و معوجش را روی صندلی مخمل جا داد و خواست جویده‌جویده از این بروز محبت و دل‌بستگی غیر مترقبه هرگز ندیده

و نشنیده سپاسگزاری کند.

■ **واژه‌نامهک:** کج و معوج: به‌صورت خمیده، ناراست

■ **قلمرو ادبی:** کنایه: جویده‌جویده ← نامفهوم، گنگ، با لکنت

■ **قلمرو زبانی:** «جویده‌جویده»، قید است. / «خواست» (- قصد، اراده و تقاضا)، هم‌آوا دارد. ← خاست (- بلند شد)

ولی مهلتش نداده گفتم، استغفرالله، این حرف‌ها چیست؟ تو برادر کوچک من هستی.

■ **قلمرو ادبی:** مجاز: حرف ← سخن / تشبیه: «تو» [مانند]، «برادر کوچک» من هستی. / کنایه: تو برادر کوچک من هستی ← عزیز و محبوب هستی

■ **قلمرو زبانی:** «استغفرالله»، شبه‌جمله است.

اصلاً امروز هم نمی‌گذارم از اینجا بروی. آلا و الله که امروز باید نهار را با ما صرف کنی. همین الان هم به خانم می‌سپارم یک دست از

لباس‌های شیک خودم را هم بدهد بپوشی و نو توار که شدی، باید سر میز پهلوی خودم بنشینی. چیزی که هست، ملتفت باش وقتی بعد از مقدمات،

آش جو و کباب بره و برنج و خورش، غاز را روی میز آوردند...

■ **قلمرو زبانی:** آلا و الله که امروز باید نهار را با ما صرف کنی. / وقتی بعد از مقدمات، آش جو و کباب بره و برنج و خورش، غاز را روی میز آوردند.

مفعول

بدل

پیرو

پایه

می‌گویی، ای بابا، دستم به دامن‌تان، دیگر شکم ما جا ندارد. این قدر خورده‌ایم که نزدیک است بترکیم. کاه از خودمان نیست، کاهدان که از خودمان است.

■ **واژه‌نامهک:** کاهدان: انبار کاه

■ **قلمرو ادبی:** کنایه: دست به دامن کسی شدن ← به کسی متوسل شدن، از کسی درخواست کردن / مجاز: شکم ← معده / ارسال‌المثل و کنایه: کاه از خودمان نیست، کاهدان که از خودمان است ← غذا از ما نیست: اقا باید به فکر سلامتی خود باشیم - نزدیک است بترکیم ← زیاد خورده‌ایم. / تناسب: کاه و کاهدان

■ **قلمرو زبانی:** «ای بابا»، شبه‌جمله است. / «دیگر و این قدر»، قید هستند.

از طرف خود و این آقایان استدعای عاجزانه دارم بفرمایید همین‌طور این دوری را برگردانند به اندرون و اگر خیلی اصرار دارید، ممکن است

یکی از ایام همین بهار، خدمت رسیده از نو دلی از عزا درآوریم.

■ **واژه‌نامهک:** دوری: بشقاب گرد بزرگ معمولاً با لبه کوتاه

■ **معنی:** از طرف خودم و این آقایان مهمان، عاجزانه تقاضا می‌کنم دستور دهید همین‌طور این سینی را دست‌نخورده برگردانند به قسمت اندرونی خانه، و

اگر خیلی اصرار دارید [که به ما کباب غاز بدهید] ممکن است در یکی از روزهای بهار امسال، باز هم به منزلتان بیاییم و حسابی [کباب غاز] بخوریم.

■ **قلمرو ادبی:** کنایه: دل از عزا درآوردن ← حسابی و کامل غذا خوردن

■ **قلمرو زبانی:** «استدعا، جمله بعد از بفرمایید، دوری و اصرار»، مفعول هستند.

ولی خدا شاهد است اگر امروز بیشتر از این به ما بخورانید، همین‌جا بستری شده وبال جانست می‌گردیم؛ مگر آنکه مرگ ما را خواسته باشید.

آن وقت من هر چه اصرار و تعارف می‌کنم، تو بیشتر ایبا و امتناع می‌ورزی و به هر شیوه‌ای هست مهمانان دیگر را هم با خودت همراه می‌کنی.

■ **واژه‌نامهک:** امتناع: خودداری، سر باز زدن از انجام کاری یا قبول کردن سخنی

■ **قلمرو زبانی:** «هست»، به معنی «وجود دارد» و غیراسنادی است: «شیوه»، نهاد این فعل است.

مصطفی که با دهان باز و گردن دراز حرف‌های مرا گوش می‌داد، پوزخند نمکینی زد و گفت، «خوب دستگیرم شد. خاطر جمع باشید که از

عهده برخوردارم آمد.» چندین بار درسش را تکرار کردم تا از بر شد بعد برای تبدیل لباس و آراستن سر و وضع او را به اتاق دیگر فرستادم.

■ **قلمرو ادبی:** مجاز: حرف ← سخن / حسن‌آمیزی: پوزخند نمکین / کنایه: دستگیرم شد. ← فهمیدم.

■ **قلمرو زبانی:** «مصطفی»، نهاد جمله «پوزخند نمکینی زد» است. / «پوزخند»، مفعول و «خاطر جمع»، مسند است.

📖 دو ساعت بعد مهمان‌ها بدون تخلف، تمام و کمال دور میز حلقه زده در **صرف کردن صیغهٔ «بَلَعْتُ»** اهتمام تامی داشتند.

■ **واژه‌نامه:** بَلَعْتُ: فرو بردم، بلعیدم: صرف کردن صیغهٔ بَلَعْتُ: خوردن

■ **معنی:** دو ساعت بعد، مهمان‌ها سر وقت آمدند و همگی دور میز جمع شده بودند و حسابی و با تمام قدرت می‌خوردند.

■ **قلمرو ادبی:** کنایه: در صرف کردن صیغهٔ بَلَعْتُ اهتمام داشتند ← حسابی و با تمام توان می‌خوردند. / ایهام تناسب: «صرف کردن»، به معنی «بیان کردن» است: اما در معنی «خوردن»، با «بَلَعْتُ» ایهام تناسب می‌سازد.

■ **قلمرو زبانی:** «دو ساعت بعد، بدون تخلف و تمام و کمال»، قید هستند.

📖 ناگهان مصطفی با لباس تازه و جوراب و کراوات ابریشمی ممتاز و پوتین جیر براق، خرامان مانند طاووس مست وارد شد؛ خیلی تعجب کردم که با آن قد دراز، چه حقّای به کار برده که لباس من این‌طور قالب بدنش درآمده است. گویی جامه‌ای بود که **درزی** ازل به قامت زیبای جناب ایشان دوخته بود.

■ **واژه‌نامه:** جیر: نوعی چرم دباغی‌شده با سطح نرم و پرزدار که در تهیهٔ لباس، کفش، کیف و مانند آن‌ها به کار می‌رود. / درزی: خیاط

■ **معنی:** (عبارت پایانی): انگار لباسی که پوشیده بود، لباسی بود که خداوند از ابتدا برای قامت زیبای او دوخته بود.

■ **قلمرو ادبی:** تشبیه: «مصطفی»، به «طاووس» / استعاره: درزی ازل ← خدا / کنایه: قالب بدنش درآمده ← اندازه و مناسب او بود.

■ **قلمرو زبانی:** «ناگهان، خرامان، این‌طور و گویی»، قید هستند. / جملهٔ اول، یک جملهٔ ساده است: سایر عبارت، دو جملهٔ مرکب است: از «خیلی تعجب کردم که...» تا «درآمده است»، یک جملهٔ مرکب و سایر عبارت نیز یک جملهٔ مرکب است. / «قالب» (- پیکر)، هم‌آوا دارد. ← غالب (- پیروز)

📖 آقای مصطفی خان با کمال متانت، تعارفات معمولی را برگزار کرده و باوقار و خون‌سردی هر چه تمام‌تر، بر سر میز قرار گرفت. او را به‌عنوان یکی از جوان‌های فاضل و لایق پایتخت به رفقا معرفی کردم و چون دیدم به‌خوبی از عهدهٔ وظایف مقررۀ خود برمی‌آید، قلباً خیلی مسرور شدم و در باب آن مسئلهٔ **معهود**، خاطرمد داشت به کلی آسوده می‌شد.

■ **واژه‌نامه:** معهود: عهدشده، شناخته‌شده، معمول

■ **قلمرو ادبی:** کنایه: خون‌سرد بودن ← آرامش داشتن

📖 محتاج به تذکار نیست که ایشان در خوراک هم سر سوزنی قصور را جایز نمی‌شمردند.

■ **معنی:** نیاز به یادآوری ندارد که مصطفی در خوردن، اصلاً کوتاهی نمی‌کرد و حسابی می‌خورد.

■ **قلمرو ادبی:** مجاز: سر سوزن ← مقدار اندک

■ **قلمرو زبانی:** «جایز»، مسند است.

📖 حالا دیگر چانه‌اش هم گرم شده و در خوش‌زبانی و حرفی و شوخی و بذله و لطیفه، نوک جمع را چیده و **متکلم‌وحده** و **مجلس‌آرای بلامعارض** شده بود.

■ **واژه‌نامه:** بذله: شوخی، لطیفه / لطیفه: گفتار نغز، مطلب نیکو، نکته‌ای باریک / متکلم‌وحده: آن که در جمعی تنها کسی باشد که سخن می‌گوید. / مجلس‌آرا: آن که با حضور خود سبب رونق مجلس و شادی یا سرگرمی حاضران آن می‌شود: بزم‌آرا / بلامعارض: بی‌رقیب

■ **معنی:** حالا به پرحرفی هم افتاده بود و با شوخی و لطیفه و بامزه‌گویی، سایرین را ساکت کرده بود و تنها سخنگوی جمع بود و برم‌آرای بدون رقیب شده بود.

■ **قلمرو ادبی:** کنایه: چانه‌اش گرم شده بود ← پرحرفی می‌کرد - نوک جمع را چیده بود ← سخن‌گوی واحد بود، بقیه را به سکوت واداشته بود.

■ **قلمرو زبانی:** «حالا و دیگر»، قید هستند. / هر سه جمله، ساده هستند که با «واو» هم‌پایه‌ساز، به همدیگر وصل شده‌اند.

📖 این آدم بی‌چشم و رو که از امام‌زاده داوود و حضرت عبدالعظیم قدم آن طرف‌تر نگذاشته بود، از سرگذشت‌های خودش در شیکاگو و منچستر و پاریس حکایت می‌کرد که چیزی نمانده بود خود من هم بر منکرش لعنت بفرستم.

■ **قلمرو ادبی:** کنایه: بی‌چشم و رو ← گستاخ و پررو - بر منکر چیزی لعنت فرستادن ← یقین کامل به چیزی داشتن

📖 همه گوش شده بودند و ایشان زبان.

■ **معنی:** همه، سراپا و با دقت به او گوش می‌دادند و او هم یکسره حرف می‌زد.

■ **قلمرو ادبی:** مجاز: گوش ← شنونده - زبان ← گوینده

■ **قلمرو زبانی:** فعل «شده بود»، از انتهای عبارت به قرینهٔ لفظی حذف شده است.

📖 عجب در این است که فرو رفتن لقمه‌های پی‌درپی ابداً جلوی صدایش را نمی‌گرفت.

■ **قلمرو زبانی:** عجب در این است که فرو رفتن لقمه‌های پی‌درپی ابداً جلوی صدایش را نمی‌گرفت.

پایه حرف ربط وابسته‌ساز پیرو

📖 گویی حنجره‌اش دو **تنبوشه** داشت؛ یکی برای بلعیدن لقمه و دیگری برای بیرون‌دادن حرف‌های قلبیه.

■ **واژه‌نامه:** تنبوشه: لولهٔ سفالین یا سیمانی کوتاه که در زیر خاک یا میان دیوار می‌گذارند تا آب از آن عبور کند.

■ **معنی:** انگار حنجرهٔ مصطفی دو تا لولهٔ جداگانه داشت، یکی برای قورت دادن لقمه و لولهٔ دیگر، برای بیرون آوردن حرف‌های عجیب و غریب.

■ **قلمرو ادبی:** سجع: لقمه و قلبیه / مجاز: حرف ← سخن

■ **قلمرو زبانی:** گویی حنجره‌اش دو **تنبوشه** داشت. / فعل «بود»، از پایان دو جملهٔ پایانی، به قرینهٔ معنایی حذف شده است.

قید نهاد مفعول

به مناسبت صحبت از سیزده عید بنا کرد به خواندن قصیده‌ای که می‌گفت همین دیروز ساخته است. فریاد و فغان مرحبا و آفرین به آسمان بلند شد.

دو نفر از آقایان که خیلی ادعای فضل و کمالشان می‌شد، مقداری از ابیات را دو بار و سه بار مکرر خواستند.

واژه‌نامهک: فغان: ناله و زاری، فریاد

قلمرو ادبی: کنایه: فریاد به آسمان بلند شدن ← زیاد تشویق کردن / اغراق: فریاد و فغان مرحبا و آفرین به آسمان رسید.

قلمرو زبانی: «بنا کرد»، به معنی «شروع کرد» به کار رفته است. / در جمله «همین دیروز ساخته»، مفعول، به قرینه جمله قبل حذف شده است: همین دیروز [آن قصیده را] ساخته است.

یکی از حضار که کتّابه شعر و ادب می‌کشید، چنان محظوظ گردیده بود که جلو رفته جبهه شاعر را بوسید.

واژه‌نامهک: حضار: آنان که در جایی یا مجلسی حضور دارند: حضاران / کتّابه: وسیله‌ای کمّانی شکل در زورخانه از جنس آهن که در یک طرف آن رشته‌ای

از زنجیر یا حلقه‌های آهنی متعدّد قرار دارد: کتّابه چیزی را کشیدن: ادعای چیزی داشتن، خواستار چیزی بودن / محظوظ: بهرور / جبهه: پیشانی

معنی: یکی از حاضرین که خیلی ادعای شعر و ادبیات داشت، آن قدر لذت برده بود که جلو رفت و پیشانی شاعر (- مصطفی) را بوسید.

قلمرو ادبی: کنایه: کتّابه چیزی را کشیدن ← در چیزی ادعا داشتن

قلمرو زبانی: «یکی»، نهاد جمله «چنان محظوظ گردیده بود» است. یکی از حضار که کتّابه شعر و ادب می‌کشید چنان محظوظ گردیده بود...

پایه پیرو ادامه جمله پایه

گفت: «ای والله، حقیقتاً استادی» و از تخلص او پرسید. مصطفی به رسم تحقیر، چین به صورت انداخته گفت: «من تخلص را از زواید و از جمله

رسوم و عاداتی می‌دانم که باید متروک گردد، ولی...

قلمرو زبانی: «ای والله» شبه جمله است.

به اصرار مرحوم ادیب پیشاوری که خیلی به من لطف داشتند و در اواخر عمر با بنده مألوف بودند و کاسه و کوزه یکی شده بودیم، کلمه

«استاد» را بر حسب پیشنهاد ایشان اختیار کردم، اما خوش ندارم زیاد استعمال کنم. همه حضار یک‌صد تصدیق کردند که تخلصی بس بجاست.

معنی: به درخواست و اصرار مرحوم ادیب پیشاوری، کلمه «استاد» را به پیشنهاد ایشان انتخاب کردم. ادیب پیشاوری، به من خیلی لطف داشت و در اواخر عمرش

با من مأنوس شده بود و با هم خودمانی و صمیمی شده بودیم، اما دوست ندارم زیاد آن را به کار ببرم. همه حضار تأیید کردند که تخلصی درست و شایسته است.

قلمرو ادبی: کنایه: کاسه و کوزه یکی شدن ← صمیمی شدن

قلمرو زبانی: «لطف»، مفعول و «مألوف»، مسند است. / تخلصی بس بجاست: وابسته وابسته از نوع قید صفت.

در آن اثنا صدای زنگ تلفن از سرسرای عمارت بلند شد. آقای استاد رو به نوکر نموده فرمودند: «هم قطار احتمال می‌دهم وزیر داخله باشد و مرا بخواهد.

بگویند فلاتی حالا سر میز است و بعد خودش تلفن خواهد کرد.» ولی معلوم شد نمره غلطی بوده است.

واژه‌نامهک: سرسرای: محوطه‌ای سقف‌دار در داخل خانه‌ها که در ورودی ساختمان به آن باز می‌شود و از آنجا به اتاق‌ها یا قسمت‌های دیگر می‌روند. (امروزه

سرسرا را فرهنگستان به جای واژه بیگانه «هال» و همچنین واژه بیگانه «لابی» به تصویب رسانده است.) / هم قطار: هریک از دو یا چند نفری که از نظر درجه،

رتبه و یا موقعیت اجتماعی در یک ردیف هستند.

قلمرو زبانی: در عبارت «آقای استادی رو به نوکر نموده فرمودند»، حرف ربط هم‌پایه‌ساز محذوف است: آقای استادی رو به نوکر نموده [و] فرمودند. /

هم قطار، منادا است. / «عمارت» (- ساختمان)، هم‌آوا دارد ← امارت (- فرمانروایی)

اگر چشمم احیاناً تو چشمش می‌افتاد با همان زبان بی‌زبانی نگاه، حقش را کف دستش می‌گذاشتم.

قلمرو ادبی: کنایه: چشم در چشم افتادن ← دیدن - حق کسی را کف دستش گذاشتن ← انتقام گرفتن / تناقض: زبان بی‌زبانی / تشخیص: زبان نگاه

قلمرو زبانی: اگر چشمم... می‌افتاد با همان زبان... می‌گذاشتم.

پیوند پیرو (وابسته) پایه (هسته) وابسته‌ساز

ولی شستش خبردار شده بود و چشمش مثل مرغ سربریده مدام روی میز از این بشقاب به آن بشقاب می‌دوید و به کاینات اعتنا نداشت...

قلمرو ادبی: کنایه: شست کسی خبردار شدن ← از موضوع خبردار شدن / تشبیه: «چشم» به «مرغ سربریده» / تشخیص: دویدن چشم

قلمرو زبانی: «ولی»، حرف پیوند هم‌پایه‌ساز است. / شستش و چشمش «نهاد جملات خود هستند» / شست (- انگشت بزرگ دست یا پا)، هم‌آوا دارد ← شست (- عدد ۶۰)

حالا آش جو و کباب بره و پلو و چلو و مخلفات دیگر شده است و موقع مناسبی است که کباب غاز را بیاورند. دلم می‌تپد.

قلمرو ادبی: کنایه: دلم می‌تپد ← مضطرب و دل‌نگران هستم.

خادم را دیدم قاب بر روی دست وارد شد و یک رأس غاز فربه و برشته در وسط میز گذاشت و ناپدید شد.

قلمرو زبانی: یک رأس غاز فربه / نهاد جمله پایانی «او» محذوف است که منظور «خادم» است.

ممیز

شش‌دانگ حواسم پیش مصطفی است که نکند بوی غاز چنان مستش کند که دامنش از دست برود.

واژه‌نامهک: شش‌دانگ: به‌طور کامل، تمام

معنی: همه حواسم پیش مصطفی است که با بوی غاز، از خود بی‌خود نشود و اختیارش را از دست ندهد.

قلمرو ادبی: کنایه: شش‌دانگ حواس ← تمام حواس - دامن از دست رفتن ← بی‌اختیار شدن، کنترل خود را از دست دادن / تلمیح: اشاره دارد به جمله‌ای

از گلستان سعدی: بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت.

قلمرو زبانی: «ش» در «مستش»، مفعول و در «دامنش»، مضاف‌الیه است. / «مست»، مسند است.

ولی خیر، الحمد لله هنوز عقلش به جا و سرش توی حساب است. به محض اینکه چشمش به غاز افتاد رو به مهمان‌ها نموده گفت: «آقایان تصدیق بفرمایید که میزبان عزیز ما این یک دم را خوش نخواند. آیا حالا هم وقت آوردن غاز است؟»

■ **واژه‌نامهک:** تصدیق: تأیید کردن درستی حرف یا عملی، گواهی دادن به صحت امری

■ **قلمرو ادبی:** کنایه: سر تو حساب بودن ← معقول بودن، حواس جمع بودن - این یک دم را خوش نخواند ← این یک کار او مناسب و به جا نبود. / پرسش انکاری: حالا هم وقت آوردن غاز است؟ ← زمان آوردن غاز نیست.

■ **قلمرو زبانی:** «الحمد لله»، شبه جمله است. / «هنوز، خوش، آیا و هم»، همگی، قید هستند. / به محض اینکه چشمش به غاز افتاد رو به مهمان‌ها نموده گفت.

پیوند وابسته ساز پیرو پایه (هسته)

من که شخصاً تا خرخره خورده‌ام و اگر سرم را از تنم جدا کنید، یک لقمه دیگر هم نمی‌توانم بخورم، ولو مائده آسمانی باشد. ما که خیال نداریم از اینجا یک‌راست به مریض‌خانه دولتی برویم. معدۀ انسان که گاوخونی زنده‌رود نیست که هر چه تویش بریزی پر نشود. آنگاه نوکر را صدا زده گفت: «بیا هم قطار، آقایان خواهش دارند این غاز را برداری و بی‌برو برگرد یک‌سر پیری به اندرون.»

■ **واژه‌نامهک:** خرخره: گلو، حلقوم

■ **قلمرو ادبی:** کنایه: تا خرخره خوردن ← زیاد خوردن

■ **قلمرو زبانی:** من که شخصاً تا خرخره خورده‌ام. / بیا هم قطار

قید حرف متقم منادا
اضافه

■ **مهمان‌ها سخت در محظور گیر کرده بودند.**

■ **واژه‌نامهک:** محظور: مانع و مجازاً گرفتاری و مشکل: در محظور گیر کردن: گرفتاری پیدا کردن، در مقابل امر ناخوشایند قرار گرفتن

■ **معنی:** مهمان‌ها گرفتار شده بودند.

■ **قلمرو زبانی:** «سخت» قید است. / واژه «محظور» به صورت «محدور» نیز آمده است و این واژه، دو املایی است.

تکلیف خود را نمی‌دانند. از یک طرف بوی کباب تازه به دماغشان رسیده است و ابدای بی‌میل نیستند ولو به عنوان مقایسه باشد لقمه‌ای از آن چشیده طعم و مزه غاز را با بره بسنجند؛ ولی...

■ **قلمرو زبانی:** بوی کباب تازه

صفت‌م‌الیه

■ **در مقابل تظاهرات شخص شخیصی چون آقای استاد، دودل مانده بودند.**

■ **واژه‌نامهک:** شخیص: بزرگ و ارجمند

■ **معنی:** در برابر ظاهرسازی‌های شخص باشخصیتی چون آقای استاد، مردد مانده بودند.

■ **قلمرو ادبی:** کنایه: دودل ماندن ← مردد ماندن

■ **قلمرو زبانی:** «دودل»، مسند است. / در ترکیب «تظاهرات شخص شخیص»، شخیص، وابسته وابسته از نوع صفت مضاف‌الیه است.

گرچه چشم‌هایشان به غاز دوخته شده بود، جز تصدیق حرف‌های مصطفی و بله و البته گفتن چاره‌ای نداشتند.

■ **واژه‌نامهک:** تصدیق: تأیید کردن درستی حرف یا عملی، گواهی دادن به صحت امری

■ **قلمرو ادبی:** کنایه: دوخته شدن چشم به چیزی ← توجه داشتن به آن چیز، خیره‌خیره نگاه کردن / مجاز: حرف ← سخن

■ **قلمرو زبانی:** «گرچه»، حرف پیوند وابسته‌ساز است. / جز تصدیق حرف‌های مصطفی و بله و البته گفتن چاره‌ای نداشتند.

حرف اضافه متقم معطوف معطوف مفعول

دیدم توطئه ما دارد می‌ماسد. دلم می‌خواست می‌توانستم صد آفرین به مصطفی گفته، از آن تاریخ به بعد زیر بغلش را بگیرم و کار مناسبی برایش دست‌وپا کنم، ولی محض حفظ ظاهر، کارد پهن و درازی شبیه به ساطور قصابی به دست گرفته بودم و مدام به غاز حمله آورده و چنان وانمود می‌کردم که می‌خواهم این حیوان بی‌یار و یاور را از هم بدرم و ضمناً یکریز تعارف و اصرار می‌کردم که محض خاطر من هم شده...

■ **واژه‌نامهک:** ماسیدن: کنایه از به انجام رسیدن، به ثمر رسیدن

■ **قلمرو ادبی:** کنایه: توطئه ما دارد می‌ماسد. ← نقشه ما گرفت، داریم به هدفمان می‌رسیم. - زیر بغل کسی را گرفتن ← به کسی کمک کردن

■ **قلمرو زبانی:** «دارد می‌ماسد»، مضارع مستمر است. «و» در «دست و پا» میانوند است، اما در «تعارف و اصرار» عطف است.

فقط یک لقمه میل بفرمایید که لااقل زحمت آشپز از میان نرود و دماغش نسوزد.

■ **قلمرو ادبی:** کنایه: سوختن دماغ کسی ← رنجیدن کسی

خوشبختانه قصاب، زبان غاز را با کله‌اش بریده بود و آنچه چیزها که با آن زبان به من بی‌حیای دورو نمی‌گفت. خلاصه آنکه از من همه اصرار بود و از مصطفی انکار و عاقبت کار به جایی کشید که مهمان‌ها هم با او هم صدا شدند و دسته جمعی خواستار بردن غاز گردیدند.

■ **قلمرو ادبی:** سجع: از من همه اصرار بود و از مصطفی انکار.

■ **قلمرو زبانی:** حذف فعل به قرینه لفظی: از من همه اصرار بود و از مصطفی انکار [بود]. / خواستار بردن غاز

م‌الیه‌م‌الیه

کار داشت به دلخواه انجام می‌یافت که ناگهان از دهانم دررفت که آخر آقایان، حیف نیست از چنین غازی گذشت که شکمش را از آلوی برغان پر کرده‌اند و منحصرأ با کره فرنگی سرخ شده است؟... هنوز این کلام از دهن خردشده ما بیرون نجسته بود که مصطفی مثل اینکه غفلتاً فنرش دررفته باشد، بی‌اختیار دست دراز کرد و یک کتف غاز را کنده به نیش کشید.

■ **قلمرو ادبی:** کنایه: سخن از دهان دررفتن ← بدون فکر و تأمل حرف زدن - فنر کسی دررفتن ← حرکت ناگهانی انجام دادن - به نیش کشیدن ← خوردن / مجاز: نیش ← دندان

■ **قلمرو زبانی:** ناگهان از دهانم در رفت که آخر آقایان حیف نیست!
قید قید منادا مسند

وگفت، «حالا که می‌فرمایید با آلوی برغان پر شده و با کره فرنگی سرخش کرده‌اند / روا نیست بیش از این روی میزبان محترم را زمین انداخت و محض خاطر ایشان هم شده یک لقمه مختصر می‌چشیم.

■ **قلمرو ادبی:** کنایه: روی کسی را زمین انداختن ← خواسته کسی را رد کردن

■ **قلمرو زبانی:** بعد از فعل «نیست»، حرف پیوند وابسته‌ساز «که» حذف است: روا نیست [که] بیش از این... .

دیگران که منتظر چنین حرفی بودند، فرصت نداده مانند قحطی‌زدگان به جان غاز افتادند و در یک چشم به هم زدن گوشت و استخوان غاز مادرمرده مانند گوشت و استخوان شتر قربانی در کمر کش دوازده **حلقوم و کتل** و گردنه یک دوجین شکم و روده مراحل **مضغ** و بلع و هضم و تحلیل را پیموده.

■ **واژه‌نامهک:** حلقوم: حلق و گلو / کتل: پشته، تپه / مضغ: جویدن

■ **معنی:** سایر مهمانان که منتظر چنین جمله‌ای بودند، بی‌درنگ مثل افراد قحطی‌زده، به غاز حمله کردند و بسیار سریع، گوشت و استخوان آن غاز بیچاره، مثل گوشت و استخوان شتری که قربانی شده باشد، در میان دوازده گلو و معده و روده، هر سه مرحله جویدن، بلعیدن و هضم شدن را طی کرد.

■ **قلمرو ادبی:** مجاز: حرف ← سخن / تشبیه: «دیگران»، به «قحطی‌زدگان» - گردنه شکم و روده (اضافه تشبیهی) / کنایه: به جان چیزی افتادن ← به چیزی حمله و هجوم بردن - یک چشم به هم زدن ← خیلی سریع - مادرمرده ← بیچاره

■ **قلمرو زبانی:** دیگران که منتظر چنین حرفی بودند، فرصت نداده مانند قحطی‌زدگان به جان غاز افتادند. / «هضم» (-گوارش، تحلیل غذا) هم‌آورد ← حزم (-احتیاط) نهاد مسند مفعول حرف اضافه متقم

یعنی به زبان خودمانی رندان چنان **کلکش را کردند** که گویی هرگز غازی قدم به عالم وجود نهاده بود!

■ **واژه‌نامهک:** کلک: آتشدانی از فلز یا سفال: کلک چیزی را کندن: خوردن یا نابود کردن چیزی

■ **قلمرو ادبی:** کنایه: کلک چیزی را کندن ← نابود کردن آن چیز - قدم به عالم وجود نهاده بود ← بالکل نیست و نابود شد. / تناسب: چشم و زبان

■ **قلمرو زبانی:** «کلکش»، گروه مفعولی، «گویی» و «هرگز»، قید هستند.

می‌گویند انسان حیوانی است گوشت‌خوار، ولی این مخلوقات عجیب گویا استخوان‌خور خلق شده بودند. واقعاً مثل این بود که هر کدام یک معدۀ یدکی هم همراه آورده باشند. هیچ باور کردنی نبود که سر همین میز...

■ **قلمرو زبانی:** می‌گویند [که] انسان حیوانی است گوشت‌خوار ولی این مخلوقات عجیب گویا استخوان‌خور خلق شده بودند.

جمله پایه ربط وابسته‌ساز محذوف پیرو ربط هم‌پایه‌ساز جمله ساده

آقایان دو ساعت تمام کارد و چنگال به دست با یک خروار گوشت و پوست و **بقولات** و حبوبات در کشمکش و تلاش بوده‌اند و ته بشقاب‌ها را هم لیسیده‌اند. هر دوازده تن تمام و کمال و راست و حسایی از سر نو مشغول خوردن شدند.

■ **واژه‌نامهک:** بقولات: انواع دانه‌های خوراکی بعضی گیاهان مانند نخود و عدس، حبوبات

■ **معنی:** آقایان دو ساعت تمام، با کارد و چنگال، یک خروار گوشت و سبزی و غلات را تا آنجا که می‌توانستند خورده‌اند و حتی ته بشقاب‌هایشان را نیز پاک کرده‌اند هر دوازده نفر مجدداً و درست و حسایی، مشغول خوردن شدند.

■ **قلمرو زبانی:** «کارد و چنگال به دست، تمام و کمال، راست و حسایی»، قید و «خروار»، متمیز است.

به چشم خود دیدم که غاز گلگونم، لخت‌لخت و **قطعه بعد آخری** طعمه این جماعت کرکس صفت شده و **کان لم یکن شیئاً مذکوراً** در گورستان شکم آقایان ناپدید گردید.

■ **واژه‌نامهک:** قطعه بعد آخری: تکه‌ای بعد از تکه دیگر / «کان لم یکن شیئاً مذکوراً»: بخشی از آیه اول سوره دهر است به معنی «چیزی قابل ذکر نبود»: در این عبارت، یعنی تمام خوراکی‌ها سربه‌نیست شد.

■ **معنی:** با چشم خود دیدم که غاز سرخ‌شده‌ام، تکه‌تکه شده و تکه‌ای پس از تکه دیگر، خوراک این آقایان کرکس صفت شده کاملاً سربه‌نیست و در شکم آقایان محو شد.

■ **قلمرو ادبی:** تشبیه: «جماعت»، به «کرکس» - گورستان شکم (اضافه تشبیهی) / تضمین: کان لم... بخشی از آیه اول سوره دهر / تناسب: غاز و کرکس

مرا می‌گویی از تماشای این منظره هولناک آب به دهانم خشک شده و به‌جز تحویل دادن خنده‌های زورکی و خوش‌آمدگویی‌های ساختگی کاری از دستم ساخته نبود.

■ **قلمرو ادبی:** کنایه: آب به دهان خشک شدن ← ترسیدن یا متعجب شدن - کار از دست کسی ساخته نبودن ← نبودن امکان انجام کاری

■ **قلمرو زبانی:** آب به دهانم خشک شد.
نهاد مسند

در همان بحبوحه بخوربخور که منظره فنا و زوال غاز خدایامرز، مرا به یاد بی‌ثباتی فلک بوقلمون و شقاوت مردم دون و مکر و فریب جهان پتیاره و وقاحت این مصطفای بدقواره انداخته بود. باز صدای تلفن بلند شد.

■ **واژه‌نامهک:** بحبوحه: میان، وسط / پتیاره: زشت و ترسناک / بدقواره: آن که یا آنچه ظاهری زشت و نامتناسب دارد؛ بدترکیب
■ **معنی:** در همان وسط بخوربخور که نابودی غاز مرا به یاد ناپایداری این روزگار ریاکار و سنگ‌دلی مردم پست و فریب‌کاری این جهان زشت و بی‌شرمی این مصطفای بداندام انداخته بود؛ مجدداً صدای زنگ تلفن آمد.

■ **قلمرو ادبی:** کنایه: بوقلمون ← رنگارنگ و ریاکار / سجع: بوقلمون و دون - پتیاره و بدقواره
■ **قلمرو زبانی:** کَل عبارت، یک جمله مرکب است: «در همان بحبوحه بخوربخور باز صدای تلفن بلند شد»، جمله پایه و سایر عبارت، جمله پیرو است.

■ **بیرون جستم و فوراً برگشته گفتم، «آقای مصطفی خان، وزیر داخله پای تلفن است و اصرار دارد دو کلمه با خود شما صحبت بدارد.»**

■ **قلمرو زبانی:** آقای مصطفی خان، وزیر داخله پای تلفن است و اصرار دارد دو کلمه با خود شما صحبت بدارد.

منادا نهاد متمم فعل‌غیراسنادی مفعول قید مفعول

یارو حساب کار خود را کرده، بدون آنکه سر سوزنی خود را از تک‌وتا بیندازد، دل به دریا زده و به‌دنبال من از اتاق بیرون آمد.

■ **معنی:** مصطفی، فهمید اشتباه کرده، بدون آنکه اندکی به روی خود بی‌آورد، جرئت به خرج داد و به‌دنبال من از اتاق بیرون آمد.
■ **قلمرو ادبی:** کنایه: حساب کار خود را کرد ← متوجه اشتباه خود شد - خود را از تک و تا انداختن ← به روی خود آوردن - دل به دریا زدن ← جرئت کردن / مجاز: سر سوزن ← مقدار اندک

به مجرد اینکه از اتاق بیرون آمدم، در را بستم و صدای کشیده آب‌نکشیده‌ای، طنین‌انداز گردید و پنج انگشت دعاگو به معیت منج و کف و ما بتعلق به بر روی صورت گل‌انداخته آقای استادی نقش بست.

■ **واژه‌نامهک:** ما بتعلق به: آنچه بدان وابسته است.

■ **معنی:** به محض اینکه از اتاق بیرون آمدم، در را بستم و صدای سیلی بسیار محکمی که بر صورتش زدم، در همه جا پخش شد و جای پنج انگشت من - که دعاگوی شما هستم - به همراه منج و کف دست و دیگر جزئیات دست، بر روی صورت سرخ مصطفی ماند.

■ **قلمرو ادبی:** کنایه: آب‌نکشیده ← محکم - صورت گل‌انداخته ← سرخ و برافروخته / ایهام تناسب: «روی»، به معنی «سطح و رویه» است، در معنی «چهره»، با «صورت و انگشت»، ایهام تناسب می‌سازد.

■ **قلمرو زبانی:** صدای کشیده آب‌نکشیده / پنج انگشت دعاگو / «به مجرد این‌که» پیوند وابسته‌ساز است.

هسته ماله صفت‌مالیه صفت هسته ماله

گفتم، «خانه‌خراب، تا حلقوم بلعیده بودی، باز تا چشمت به غاز افتاد، دین و ایمان را باختی و به منی که چون تویی را صندوقچه سر خود قرار داده بودم، خیانت ورزیدی و نارو زدی. دیگر که این ناز شستت باشد» و باز کشیده دیگری نثارش کردم.

■ **معنی:** بیچاره آواره! تو که حسابی غذا خورده بودی؛ ولی باز تا چشمت به غاز افتاد، همه‌چیز را فراموش کردی و به من - که تو را محرم اسرار خود قرار داده بودم - خیانت کردی. این هم پاداش کارت، و دوباره سیلی دیگری به او زدم.

■ **قلمرو ادبی:** کنایه: خانه‌خراب ← بیچاره و آواره - تا حلقوم بلعیدن ← حسابی و تمام و کمال خوردن - دین و ایمان را باختن ← فراموش کردن تمامی تعهدات - ناز شست ← پاداش کار / تشبیه: «مصطفی»، به «صندوقچه سر» - صندوقچه سر (اضافه تشبیهی) / جناس ناهمسان: غاز، باز و باز

■ **قلمرو زبانی:** «خانه‌خراب» منادا، «باز» قید و «چشم»، نهاد است.

با همان صدای بریده و زبان گرفته و ادا و اطوارهای معمولی خودش که در تمام مدت ناهار اثری از آن هویدا نبود، نفس‌زنان و هق‌هق کنان گفت، «پسر عموجان من چه گناهی دارم؟ مگر یادتان رفته که وقتی با هم قرار و مدار گذاشتیم، شما فقط صحبت از غاز کردید، کی گفته بودید که توی روغن فرنگی سرخ شده و توی شکمش آلوی برغان گذاشته‌اند؟ تصدیق بفرمایید که اگر تقصیری هست با شماست نه با من.»

■ **واژه‌نامهک:** هویدا: روشن، آشکار / اطوار: رفتار و یا سخنی ناخوشایند و ناهنجار / تصدیق: تأیید کردن درستی حرف یا عملی، گواهی دادن به صحت امری

■ **قلمرو ادبی:** پرسش انکاری: من چه گناهی دارم؟ ← من گناهی ندارم.

■ **قلمرو زبانی:** قرار و مدار: مرکب اتباعی / «مگر» در «مگر یادتان رفته...»، به معنی «آیا» و قید است.

به قدری عصبانی شده بودم که چشمم جایی را نمی‌دید. از این بهانه‌تراشی‌هایش داشتم شاخ درمی‌آوردم. بی‌اختیار در خانه را باز کرده و این جوان نمک‌شناس را مانند موشی که از خمره روغن بیرون کشیده باشند، بیرون انداختم.

■ **واژه‌نامهک:** خمره: ظرفی به شکل خم و کوچک‌تر از آن

■ **قلمرو ادبی:** کنایه: شاخ درآوردن ← زیاد تعجب کردن - نمک‌شناس ← بی‌تعهد و حق‌شناس / تشبیه: «جوان»، به «موشی که از خمره بیرون کشیده باشند»
■ **قلمرو زبانی:** «داشتم درمی‌آوردم»، ماضی مستمر است. / «بی‌اختیار»، قید و «باز»، مسند است.

قدری برای به جا آمدن احوال و تسکین غلیان درونی در حیاط قدم زده، آن‌گاه با صورتی که گویی قشری از خنده تصنعی روی آن کشیده باشند، وارد اتاق شدم.

■ **واژه‌نامهک:** غلیان: جوشش عواطف و احساسات، شدت هیجان عاطفی / تصنعی: ساختگی

■ **معنی:** برای اینکه حالم بهتر شود و درونم آرام شود، مقداری در حیاط قدم زدم؛ سپس با صورتی که لایه‌ای از خنده مصنوعی و زورکی روی آن بود، وارد اتاق مهمانان شدم.

دیدم چپ و راست مهمان‌ها دراز کشیده‌اند. گفتم، «آقای مصطفی خیلی معذرت خواستند که مجبور شدند بدون خداحافظی با آقایان بروند. وزیر داخله، اتومبیل شخصی خود را فرستاده بودند که فوراً آنجا بروند و دیگر نخواستند مزاحم آقایان بشوند.»

■ **قلمرو زبانی:** وزیر داخله، اتومبیل شخصی خود را فرستاده بودند که فوراً آنجا بروند و دیگر نخواستند مزاحم آقایان بشوند.

ساده

پیرو

پایه

همه اهل مجلس تأسف خوردند و از خوش‌مشربی و فضل و کمال او چیزها گفتند و برای دعوت ایشان به مجالس خود، نمره تلفن و نشانی منزل او را از من خواستند و من هم از شما چه پنهان، بدون آنکه خم به ابرو بیاورم، همه را غلط دادم.

■ **واژه‌نامهک:** خوش‌مشربی: خوش‌مشرب بودن: خوش‌معاشرتی و خوش‌صحبتی

■ **قلمرو ادبی:** کنایه: خم به ابرو آوردن ← اخم کردن، اهمیت دادن

فردای آن روز به خاطر آمد که دیروز یک دست از بهترین لباس‌های نودوز خود را با کلیه متفرعات به انضمام مایحتوی، یعنی آقای استادی مصطفی خان، به دست چلاق‌شده خودم از خانه بیرون انداختم.

■ **واژه‌نامهک:** متفرعات: شاخه‌ها، شعبه‌ها (در متن، به معنی متعلقات به کار رفته است). / انضمام: ضمیمه کردن: به انضمام: به ضمیمه، به همراه / مایحتوی: آنچه درون چیزی است.

■ **معنی:** فردای روز مهمانی یادم افتاد که دیروز یک دست از بهترین لباس‌هایم را که تازه دوخته بودم و نو بود، با کلیه متعلقات آن (مثل کراوات) به همراه محتوای لباس‌ها یعنی مصطفی، به دست علیل خودم از خانه بیرون انداختم.

■ **قلمرو زبانی:** کل عبارت، یک جمله مرکب است.

ولی چون تیری که از شست رفته باز نمی‌گردد، یک بار دیگر به کلام بلندپایه «از ماست که بر ماست» ایمان آوردم و پشت دستم را داغ کردم که تا من باشم دیگر پیرامون ترفیع رتبه نگردم.

■ **معنی:** چون کاری که گذشته است، گذشته [و نمی‌توان کاری کرد] بار دیگر به سخن ارزشمند «از ماست که بر ماست» پی بردم و پس از پشیمانی، با خودم عهد کردم به سراغ ارتقای مقام نروم.

■ **قلمرو ادبی:** ارسال‌المثل و کنایه: تیری که از شست رفته باز نمی‌گردد. ← گذشته را نمی‌توان برگرداند / ارسال‌المثل: از ماست که بر ماست. / تضمین: «از ماست که بر ماست»، بخشی از بیت مشهور منسوب به ناصر خسرو است: «زی تیر نگه کرد و پر خویش بر آن دید / گفتا ز که نالیم که از ماست که بر ماست» / کنایه: پشت دست داغ کردن ← پشیمان شدن و عبرت‌گرفتن

کارگاه متن‌پژوهی

قلمرو زبانی

۱. مترادف واژه‌های زیر را بنویسید.

معهود ● بحبوحه ● وجنات ●
پاسخ (عهدشده، شناخته‌شده، معمول) (میان، وسط) (صورت‌ها، چهره‌ها، رخسارها)

۲. در هر یک از بندهای پنجم و یازدهم، سه واژه مهم املائی بیابید و بنویسید.

■ **پاسخ** بند پنجم: غاز معهود، جوان دیلاق، بدقواره / بند یازدهم: زوایا و خفایا، نشخوار، نامعقول
 ۳. در عبارت زیر، «مفعول» و «مسند» را مشخص کنید.

«آثار شادی در وجناتش نمودار گردید.» گفتم: «چرا نمی‌آیی بنشینی؟»

■ **پاسخ** آثار شادی در وجناتش نمودار گردید. گفتم: چرا نمی‌آیی بنشینی؟
 مفعول مسند

گاهی مفعول به شکل جمله به کار می‌رود. شکل مرتب‌شده این جمله به این شکل است: جمله «چرا نمی‌آیی بنشینی؟» را گفتم.
 ۴. حرف ربط یا پیوند دو گونه است:

الف) پیوندهای وابسته‌ساز: همراه با جمله‌های وابسته به کار می‌روند: نمونه:

– همه حضار یک‌صدا تصدیق کردند که تخلصی بس بجاست.

جمله پایه یا هسته: همه حضار یک‌صدا تصدیق کردند.

جمله پیرو یا وابسته: (که) تخلصی بس بجاست.

پیوند وابسته‌ساز

– پیوندهای وابسته‌ساز پر کاربرد عبارت‌اند از: «که، چون، تا، اگر، زیرا، همین که، گرچه، با اینکه، ...»

ب) پیوندهای هم‌پایه‌ساز: بین دو جمله هم‌پایه به کار می‌روند: نمونه:

– رتبه‌های بالا را وعده بگیر و مابقی را نقداً خط بکش.

پیوندهای هم‌پایه‌ساز پر کاربرد عبارت‌اند از: «و، اما، یا، ولی»

★ **توجه:** پیوندهای هم‌پایه‌ساز، جمله مرکب نمی‌سازند. این نوع حروف ربط، جمله‌های هم‌پایه را به هم پیوند می‌دهند.



• از متن درس برای کاربرد انواع حرف ربط یا پیوند (وابسته‌ساز - هم‌پایه‌ساز) نمونه‌های مناسب بیابید.

پاسخ حروف ربط وابسته‌ساز: ۱) خودت بهتر می‌دانی که در این شب عیدی مالیه از چه قرار است. ۲) کیفور شده بودم که عیالم وارد شد. ۳) اگر این غاز را برای مهمان‌های امروز بیاوریم، برای مهمان‌های فردا، از کجا غاز خواهی آورد.

حروف ربط هم‌پایه‌ساز: ۱) تنها همان رتبه‌های بالا را وعده بگیر و مابقی را نقداً خط بکش. ۲) تخلصی بس بجاست و واقعاً سزاوار حضرت ایشان است. ۳) به اصرار یکی از ادیبان کلمه استاد را اختیار کردم اما خوش ندارم زیاد استعمال کنم.

قلمرو ادبی

۱. مفهوم کنایه‌های زیر را بنویسید.

• پشت دست داغ کردن ← **پاسخ** کنایه از «پشیمان شدن و توبه کردن»

• سماق مکیدن ← **پاسخ** کنایه از «انتظار بیهوده کشیدن»

• چند مرده حلاج بودن ← **پاسخ** کنایه از «توانایی و عرضه کاری را داشتن»

۲. کدام ویژگی نثر نویسنده بر تأثیرگذاری داستان او افزوده است؟

پاسخ استفاده از اصطلاحات عامیانه و طنزآمیز، استفاده از ضرب‌المثل، استفاده از کنایه

قلمرو فکری

۱. نویسنده، در داستان «کباب غاز» کدام رفتار فردی و اجتماعی را مورد انتقاد قرار داده است؟

پاسخ در این داستان تظاهر، ریاکاری و دروغ‌گویی مورد انتقاد قرار گرفته است.

۲. از متن درس، مثل متناسب با هر یک از این سروده‌های سعدی را بیابید و مقصود اصلی آن‌ها را بیان کنید.

الف) گلّه ما را گلّه از گرگ نیست کاین همه بیداد شبان می‌کند

پاسخ از ماست که بر ماست / مفهوم: هر مصیبتی که بر سر انسان می‌آید، بازتاب اعمال خودش است.

■ **معنی:** گلّه ما شکایت و گلایه‌ای از گرگ (دشمن خارجی) ندارد، همه ستم‌ها از چوپان خودمان است.

■ **قلمرو ادبی:** تشخیص: گلّه کردن / تضاد: گرگ و شبان / نماد: گلّه ← مردم جامعه - گرگ ← دشمن خارجی - شبان ← حاکم

■ **قلمرو زبانی:** کل بیت یک جمله مرکب است: مصراع اول جمله پایه است و مصراع دوم جمله پیرو.

ب) سخن گفته دگر باز نیاید به دهن اول اندیشه کند مرد که هاقل باشد

پاسخ تیری که از شست رفته، باز نمی‌گردد.

■ **معنی:** سخنی را که گفته شده، دیگر نمی‌توان به دهن بازگرداند، بنابراین انسان عاقل، اول فکر می‌کند، بعد سخن می‌گوید.

■ **مفهوم:** توصیه به تأمل و فکر پیش از سخن گفتن

■ **قلمرو زبانی:** مصراع اول یک جمله ساده است. مصراع دوم یک جمله مرکب است:

اول اندیشه کند مرد ← جمله هسته / عاقل باشد ← جمله وابسته

روان خوانی ارمیا

نگاه کلی «ارمیا»، بخشی از یک رمان با همین نام، اثر «رضا امیرخانی» است. در این قسمت انتخاب شده از رمان، سرگذشت یک رزمنده ایرانی به نام سهراب را می‌خوانیم که نهایتاً شهید می‌شود. زبان نوشته، کمی طنزآمیز و تا حدودی صمیمانه است.

چند بار بگویم اسم آقا سهراب صلوات داردها. اللهم صلّ علی...

ارمیا و سهراب می‌خندیدند. صدای تانک دیگری از دور می‌آمد. به صدا توجهی نمی‌کردند. هر سه روحیه گرفته بودند. ارمیا از نشانه‌گیری دقیق سهراب تعریف می‌کرد. مصطفی که تا آن موقع ساکت نشسته بود، آرام گفت، «و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی».

- آقای مصطفی چی چی فرمودید؟ یک دفعه زدی کانال دو. ارمیا جان، ترجمه کن بینم.

ارمیا خنده‌اش را خورد. آرام سری تکان داد.

- حق با مصطفاست. و ما رمیت اذ رمیت. یعنی وقتی تو تیر می‌زنی این تو نیستی که تیر می‌زنی، بلکه خود خداست.

- بابا اینجا همه علامه‌اند. یک کلاس آشنایی می‌گذاشتید برای ما. چه جوری این قدر خوب معنی قرآن را می‌فهمید؟ جان من! معنی این را چه

جوری می‌فهمید؟

■ **واژه‌نامه:** علامه: آن که درباره رشته‌ای از معارف بشری دانش و آگاهی بسیار دارد.

■ **قلمرو ادبی:** کنایه: صلوات داشتن اسم شخصی ← محترم بودن و مقدس بودن آن شخص - خنده را خوردن ← قطع کردن خنده / تضمین: آوردن

آیه در میان داستان

■ **قلمرو زبانی:** در جمله «بابا اینجا همه علامه‌اند» «بابا» شبه جمله برای بیان تعجب است. / صدای تانک دیگری

صفت ماله

۱۱۱ - باز هم ما را گرفتی‌ها، کاری ندارد که، کافی است ریشه‌ها را بشناسی، مثلاً رمی می‌شود پرتاب کردن، رمیت می‌شود مخاطب. تو یک مرد تیر می‌زنی. کاری ندارد. ساده است.

مصطفی ساکت شد و بعد انگار چیزی کشف کرده باشد به ارمیا گفت، «ارمیا! اگر گفتی فعل امر رمی چی می‌شود؟»
- می‌شود... می‌شود ارمی.

مصطفی و ارمیا با هم خندیدند. ارمیا منظور مصطفی را فهمیده بود. خیلی دوست داشت به او بگوید مادرش در خانه او را ارمی، صدای زنده اما هیچ نگفت. خوب درست گفتی. وقتی می‌خواهیم بگوییم «تو یک مرد تیر بزنی» می‌گوییم «ارمی». حالا اگر به دو مرد عرب، بخواهیم بگوییم که «تیر بزنی» چه باید بگوییم؟

سهراب که با دقت به حرف‌های مصطفی گوش می‌داد، گفت، «می‌گوییم ارمی، ارمی. اول، اولی تیر می‌زند، بعد دومی.»
هر سه با هم خندیدند. سهراب مطمئن نبود که حرفش اشتباه است.

- دِ بابا، ماشاءالله! ما عمری عربی حرف زدیم. «الدخیل. الموت للصدام. الله اکبر.»

مصطفی در حالی که می‌خندید، گفت، «البته اسم آقا سهراب صلوات دارد ولی آقا سهراب! به عربی اگر بخواهیم بگوییم شما دو نفر تیر بزنی، یعنی مثنی، می‌شود... می‌شود ارمیا. همین ارمیا که اینجا نشسته.»

- سهراب با تعجب نگاهی به ارمیا کرد. انگار برای اولین بار است که ارمیا را می‌بیند.

- جل الخالق! یعنی ما هر بار آقا ارمیا را صدا می‌زنیم داریم می‌گوییم شما دو تا مرد تیر بزنی! بی خود نیست با **کلاشینکف** می‌خواست برود تانک بزنی.
■ **واژه‌نامه:** کلاشینکف: سلاحی در انواع خودکار و نیمه‌خودکار، دارای دستگاه نشانه‌گیری مکانیکی و دو نوع قنداق ثابت و تاشو؛ برگرفته از نام اسلحه‌ساز روسی

■ **قلمرو ادبی:** کنایه: ما را گرفتنی ← قصد فریب دادن ما را داری - صلوات داشتن اسم شخصی ← محترم بودن، مقدس بودن آن شخص

■ **قلمرو زبانی:** «دِ بابا، ماشاءالله و جل الخالق» همگی شبه‌جمله برای بیان شگفتی و تعجب هستند.

۱۱۲ ارمیا سرش را پایین انداخته بود و می‌خندید. با اینکه صدای تانک هر لحظه نزدیک‌تر می‌شد، اما احساس آرامش عجیبی داشت. از مصاحبت با مصطفی و سهراب جداً لذت می‌برد. صدای غرش تانک دوم از نزدیک به گوش می‌رسید. هر سه نفر ساکت شدند. ارمیا و مصطفی دوباره مبهوت به سهراب نگاه می‌کردند. دوباره اسلحه را برداشت. موشک دوم را جا انداخت. آن را روی شانه محکم کرد، اما قبل از اینکه بلند شود، انگار چیزی یادش آمده باشد، پرسید، «آن آیه که خواندید چی بود؟»

- و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی.

برخاست. آیه را زیر لب تکرار کرد و فریادی کشید و شلیک کرد. صدای غرش تانک نزدیک‌تر می‌شد. موشک به شنی تانک نخورد. اطراف تانک، خاک غلیظی به هوا می‌رفت. سهراب به سرعت موشک دیگری را داخل سلاح جا انداخت. ارمیا را با دست، سر جایش نشانند و بلند شد. هر سه، نفس راحتی کشیدند. مصطفی و ارمیا با مسلسل به سمت آتش تیراندازی کردند.

- بس است دیگر، آن چنان زدم که اگر کسی زنده از آن تو بیرون بیاید، با تیر کلاش دیگر نمی‌میرد.

عده‌ای از افراد گردان با صدای انفجار تانک‌ها به طرف این گروه سه نفری آمدند. دور و بر آنها را گرفتند.

- سهراب گل کاشتی، ای والله!

■ **قلمرو ادبی:** تضمین: آمدن آیه در میان کلام / کنایه: گل کاشتن ← کاری را درست و عالی انجام دادن

۱۱۳ - پیرمرد هیکلی خیلی به درد می‌خورد. مرده‌ی فیل صد تومن است، زنده‌اش هم صد تومن!

- دود هنوز هم از کنده بلند می‌شود.

سهراب دستی به پیشانی‌اش کشید. قیافه‌اش کودکانه شده بود.

- ما را گرفتید. اون‌ها تانک هستند. دود از تانک بلند می‌شود. **کنده** دیگر چیست؟

■ **واژه‌نامه:** کنده: تنه بریده‌شده درخت که شاخ و برگ آن قطع شده است؛ هیزم

■ **قلمرو ادبی:** کنایه و ارسال المثل: مرده‌ی فیل صد تومن است، زنده‌اش هم صد تومن ← موجود ارزشمند، در هر شرایط و حالاتی ارزشمند است. - دود از کنده بلند می‌شود ← افراد پیر، کارها را بهتر انجام می‌دهند. / کنایه: کسی را گرفتن ← قصد فریب دادن کسی را داشتن (در این متن)

۱۱۴ در دل از تعریف کردن دیگران می‌رنجید. به نظرش می‌آمد یک موشک را بیهوده از دست داده است. صدای موتور دیزلی چند تانک، همه را به خود آورد. دوباره صورت سهراب جدی شد. دستور داد که همه، سنگر بگیرند. با دست یکی از تانک‌ها را نشان داد و به مصطفی گفت،

مصطفی، این روی **برجکش تیربار** دارد. حواستان باشد، احتمالاً پیاده از پشت دنبالش می‌آیند.

- باشد آقا سهراب! حواسم هست.

- ارمیا، شما هم بدو برو طرف چپ. آنجا به مهندس بگو هم نفر بفرستند، هم آرپی‌جی.

آن قدر جدی صحبت کرد که ارمیا بدون هیچ درنگی اسلحه‌اش را برداشت و دوید.

- حالا آن قدر تند ندو، توی راه اسیر نگیری‌ها، بگذار چند تاشان هم به ما برسد.

■ **واژه‌نامه:** برجک: سازه چرخانی که روی تانک قرار دارد و به کمک آن می‌توان جهت شلیک توپ را تغییر داد. / تیربار: سلاح خودکار آتشین، سنگین‌تر و بزرگ‌تر از مسلسل دستی که به وسیله نوار قشنگ تغذیه می‌شود؛ مسلسل سنگین

■ **قلمرو ادبی:** کنایه: به خود آمدن ← متوجه شدن، فهمیدن

■ **قلمرو زبانی:** صدای موتور دیزلی چند تانک

هسته مایه صفت‌مایه صفت‌مایه مایه مایه



با تمام نیرویی که داشت می‌دوید. هرازگاهی صدای تیر یا انفجاری او را به خود می‌آورد. اگرچه نمی‌ترسید اما او را وهم گرفته بود. ایستاد. چشم‌هایش را تنگ کرد و به جلو نگاه کرد، تا جایی که چشم کار می‌کرد هیچ کس دیده نمی‌شد. نفس گرفت و دوباره با تمام سرعت دوید. هنوز چند قدمی بیشتر ندویده بود که عربی می‌شنید. نمی‌دانست در خیال است یا واقعیت. به دور و برش نگاهی کرد، اشتباه نمی‌کرد. صد قدم جلوتر چند عراقی با لباس‌های پلنگی و کلاه‌های کج روی خاک‌ریز ایستاده بودند. به آن‌ها نگاه کرد. نمی‌دانست که آن‌ها هم او را دیده‌اند یا نه. درنگ کرد. بند تفنگش را از روی شانه برداشت. آن را به دست گرفت. به طرف عراقی‌ها نگاه کرد. پشیمان شد. تعدادشان بیشتر از آن بود که به تنهایی بتواند با آن‌ها مقابله کند. صدای عراقی‌ها که با دست نشانش می‌دادند، او را به خود آورد. برگشت. از همان راهی که آمده بود. به سرعت می‌دوید. دو سه بار **سکندری** خورد و به زمین افتاد. دستش می‌سوخت. سرش را برگرداند و به عقب نگاه کرد. دو نفر از عراقی‌ها به او نزدیک شده بودند. هر لحظه انتظار داشت سوزشی در کمرش احساس کند و به زمین بیفتد. منتظر صدای گلوله بود. به خود آمد. همان‌طور که می‌دوید بند اسلحه را از روی شانه‌اش برداشت. آن را مسلح کرد و خود را به زمین انداخت. دو عراقی که فکر می‌کردند ارمیا به زمین افتاده است با سرعتی بیشتر به سمتش می‌دویدند. ناگهان ایستادند و خود را به زمین انداختند. صدای رگباری شنیده شد تیر به آن‌ها نخورد. ارمیا متوجه شد که تیر به آن‌ها نخورده است. از جا بلند شد. بدون اینکه به پشت سرش نگاهی کند، به سمت بچه‌ها دوید. کم‌کم دود ناشی از سوختن تانک‌ها را می‌دید. سرش گیج می‌رفت. به پشت سرش نگاه کرد. هیچ کس او را تعقیب نمی‌کرد. در خیال می‌دید که صدها نفر با لباس‌های پلنگی و کلاه‌های کج او را دنبال می‌کنند. یکی از آن‌ها از او جلو افتاد. ارمیا همین‌طور که می‌دوید و به پشت سر نگاه می‌کرد، محکم به یکی از آن‌ها خورد که راهش را سد کرده بود. سعی می‌کرد خود را نجات دهد. ارمیا همین‌طور که می‌دوید و به پشت سر نگاه می‌کرد در آغوش او افتاد. سعی می‌کرد خود را نجات دهد، اما دستان مصطفی او را محکم گرفته بود. به چهره مصطفی دقیق شد. مصطفی گریه می‌کرد.

■ **واژه‌نامه:** سکندری: حالت انسان که بر اثر برخورد با مانع، کنترل خود را از دست بدهد و ممکن است به زمین بیفتد؛ سکندری خوردن؛ حالت سکندری برای کسی پیش آمدن

■ **قلمرو ادبی:** کنایه: به خود آمدن ← متوجه شدن و فهمیدن، دقت کردن

■ **قلمرو زبانی:** فعل اولین جمله ماضی ساده است: با تمام نیرویی که داشت / با دست نشانش می‌دادند. / به سرعت دوید.
 ماضی ساده / مفعول / قید

■ **برجکش را زد.** گفت یا علی. بلند شد. بعد یک دفعه دیدیم سرش چرخید، بعد زد، **برجکش** را زد. ببینش! هنوز جان دارد، نگاهش کن! ارمیا سرش گیج می‌رفت؛ همه چیز را تیره‌وتار می‌دید.

من را می‌خواستند اسیر بگیرند. دستور از بالا بوده، من برای آینده‌ام برنامه‌ریزی کرده بودم. برای همین شهید نمی‌شوم دیگر. نمی‌فهمید چه می‌گوید. خاطرات به صورت مبهم از جلو چشمانش می‌گذشتند. سهراب را روی زمین گذاشته بودند. یک طرف صورت گوشت‌آلودش گم شده بود. هر چند لحظه یک بار، زانوی چپش مرتعش می‌شد. ارمیا سرش را روی سینه سهراب گذاشته بود. به زانوی چپ او نگاه می‌کرد. می‌بینی ارمیا. رو به قبله خواباندمش. بعد گفت به راست بچرخانمش، سمت کربلا.

آره می‌بینم. آرام دارد حسین حسین می‌کند؛ چرا دیگر زانوش تکان نمی‌خورد؛ چقدر آرام شده... آقا سهراب، شلوغ نکنی‌ها... حالا چطور می‌بینمش تا سر جاده؟ خوب شد تو شهید نشدی مصطفی، من چه جور می‌شما دو تا را می‌پردم تا سر جاده... آقا سهراب خیلی سنگین است؛ البته اسمش صلوات دارد. اللهم صلی علی... چرا صلوات نمی‌فرستی مصطفی؟ بفرست دیگر! اللهم صلی علی... خیلی سنگین است. وقتی داریم می‌بریمش، شاید توی خاک‌های جنوب فرو برویم... .

■ **واژه‌نامه:** برجک: سازه چرخانی که روی تانک قرار دارد و به کمک آن می‌توان جهت شلیک توپ را تغییر داد.

■ **قلمرو ادبی:** مجاز: بالا (دستور از بالا آمده) ← عالم ملکوت، نزد خدا / کنایه: صلوات داشتن اسم کسی ← محترم بودن و مقدس بودن آن شخص

■ **قلمرو زبانی:** گفت یا علی / همه چیز را تیره‌وتار می‌دید / بعد گفت به راست بچرخانمش، سمت کربلا / دارد حسین حسین می‌کند.
 مفعول / قید / بدل / مفعول

تاریخ ادبیات ۱ «کباب غاز»: داستانی منثور، اثر «محمدعلی جمال‌زاده» ۲ «ارمیا»: داستانی منثور، درباره جنگ ایران و عراق، اثر «رضا امیرخانی»

درک و دریافت

۱. شخصیت اصلی داستان چه کسی است؟ ویژگی‌های رفتاری او را مورد بررسی قرار دهید.

■ **پاسخ:** شخصیت اصلی داستان، پیرمردی به نام سهراب است. او انسانی شجاع، فداکار و بی‌ریاست. گرچه سطح سواد کمی دارد اما متواضع، ساده و شوخ‌طبع است.

۲. با توجه به آیه شریفه و بیت زیر، متن روان‌خوانی را تحلیل کنید.

﴿وَمَا زَمَّيْتُ إِذْ زَمَّيْتُ وَ لَكِنَّ اللَّهَ زَمَّيَ﴾ (انفال / ۱۷)

■ **سنایی:** ز یزدان دان، نه از ارکان، که کوتاه‌دیدگی باشد که خطی کز خرد خیزد، تو آن را از بنان بینی

■ **پاسخ:** متن درس، آیه قرآن و شعر سنایی به اراده الهی اشاره دارند. اراده خداوند بر اراده انسان مقدم است. تمامی امور جهان از طرف خداوند انجام می‌گیرد؛ هر چند به ظاهر ما آن کارها را انجام می‌دهیم.

■ **معنی:** انسان‌ها یا طبیعت، عامل و فاعل اصلی امور نیستند، بلکه خداوند عامل اصلی است؛ زیرا بسیار ظاهر بینانه است که کسی یک نوشته را به جای اینکه

به عقل نسبت دهد به انگشت نسبت دهد.

■ **مفهوم:** تقدیرگرایی / خداوند عامل و فاعل اصلی امور است.

■ **قلمرو ادبی:** ایهام: ارکان: ۱- اعضای بدن ۲- ارکان چهارگانه طبیعت / تمثیل: مصراع دوم مثالی برای مصراع نخست است. / مجاز: خط ← نوشته

سؤالات امتحان

۱. قلمرو زبانی

الف لغت

۱۱۷۹. معنی هر یک از واژه‌های مشخص شده را بنویسید.

پُر تکرار (شهریور ۱۴۰۰ و خرداد ۱۴۰۱ و ۱۴۰۱)
(دی ۹۹)

الف) چشم بد دور دیدم آقا و اترقیده‌اند.

ب) چنین روز مبارکی صله ارحام نکنی کی خواهی کرد؟

۱۱۸۰. معنی هر یک از واژه‌های مشخص شده را بنویسید.

پُر تکرار (خرداد ۹۹ و دی ۱۴۰۰)
(شهریور ۹۸)

الف) شب عید نوروز بود و موقع ترفیع رتبه.

ب) با حال استیصال پرسیدم چه خاکی بر سرم بریزم؟

۱۱۸۱. معنی هر یک از واژه‌های مشخص شده را بنویسید.

(خرداد ۹۳)
(دی ۹۷)

الف) مصطفی گرچه بی‌نهایت چلمن است ولی پیدا کردن یک غاز کار سختی نیست.

ب) همه حضار یک‌صدا تصدیق کردند که تخلصی بس به‌جاست.

۱۱۸۲. معنی هر یک از واژه‌های مشخص شده را بنویسید.

(دی ۱۴۰۱)

الف) این حرف، در بادی امر، زیاد بی‌پا و بی‌معنی به نظر می‌آمد.

ب) پس از مدتی استشاره چاره منحصر به فرد را در این دیدم که هر طور شده یک غاز دیگر دستوپا کنیم.

۱۱۸۳. معنی درست را از گمانگ روبه‌روی هر گزینه انتخاب کنید.

الف) با حال استیصال پرسیدم: پس چه خاکی به سرم بریزم؟ (ترسناک - درماندگی)

ب) این حرف که در بادی امر زیاد بی‌پا و بی‌معنی به نظر می‌آمد. (آغاز - پایان)

۱۱۸۴. معنی درست را از گمانگ روبه‌روی هر گزینه انتخاب کنید.

الف) آثار شادی در وجنتاش نمودار گردید. (چهره - پیشانی)

ب) بقرمایید همین‌طور این دوری را برگرداندن به اندرون. (بشقاب گرد بزرگ - سینی معمولاً فلزی)

۱۱۸۵. با توجه به معنی عبارت، واژه مناسب را از داخل گمانگ انتخاب کنید.

الف) آن وقت من هرچه اصرار و تعارف می‌کنم تو بیشتر ابا و (غلیان - امتناع) می‌ورزی.

ب) گویی جامه‌ای بود که (درزی - مجلس‌آرای) ازل به قامت زیبای جناب ایشان دوخته بود.

۱۱۸۶. با توجه به معنی عبارت، واژه مناسب را از داخل گمانگ انتخاب کنید.

الف) نوک جمع را چیده بود و متکلمه‌وحده و مجلس‌آرای (محظوظ - بلامعارض) شده بود.

ب) حنجره‌اش دو (خمیره - تنبوشه) داشت: یکی برای بلعیدن لقمه و دیگری برای بیرون دادن حرف‌های قلنبه.

۱۱۸۷. معادل واژگانی معانی «معمول» و «وسط» را در عبارات زیر بیابید. (یک عبارت، اضافه است.)

الف) در همان بحبوحه بخوربخور که منظره فنا و زوال غاز خدایامرز مرا به یاد بی‌ثباتی فلک بوقلمون و شقاوت مردم دون و مکر و فریب جهان پتیاره انداخت.

ب) در رابستم و صدای کشیده آب‌نکشیده‌ای طنین‌انداز گردید و پنج انگشت دعاگو به معیت مچ و کف و ما یثعلق به بر روی صورت گل‌انداخته آقای استادی نقش بست.

ج) علاوه بر غاز معهود، آش جو اعلا و کباب بره ممتاز و دو رنگ پلو و چند جور خورش با تمام مخلقات روبه‌راه شده است.

۱۱۸۸. معادل واژگانی معانی «بی‌خانمان» و «تنزل کردن» را در عبارات زیر بیابید. (یک عبارت، اضافه است.)

الف) جوانی به سن بیست و پنج یا بیست و شش: آسمان جل و بی‌دستوپا، پخمه و تا بخواهی بدریخت و بدقواره.

ب) دیدم ماشاءالله چشم بد دور آقا و اترقیده‌اند: قنش درازتر و تک‌پوزش کره‌تر شده است.

ج) یکی از حضار که کتّاده شعر و ادب می‌کشید چنان محظوظ گردیده بود که جلو رفته جبهه شاعر را بوسید.

۱۱۸۹. برای واژگان ستون اول، معادل‌های مناسب از ستون دوم بیابید. (در ستون دوم، یک مورد اضافه است.)

- | | | | |
|-----------|---|----------------------|---|
| الف) جبهه | ⊙ | شدت هیچان عاطفی | ⊙ |
| ب) غلیان | ⊙ | لوله سقالی یا سیمانی | ⊙ |
| ج) مضغ | ⊙ | جویدن | ⊙ |
| | | پیشانی | ⊙ |



۱۱۹۰. برای واژگان ستون اول، معادل‌های مناسب از ستون دوم بیابید. (در ستون دوم، یک مورد اضافه است).

- | | | | |
|------------|-----------------------|------------------------|-----------------------|
| الف) کلک | <input type="radio"/> | تمام | <input type="radio"/> |
| ب) محظور | <input type="radio"/> | آتشدانی از فلز یا سفال | <input type="radio"/> |
| ج) شش‌دانگ | <input type="radio"/> | مانع | <input type="radio"/> |
| | | بهره‌ور | <input type="radio"/> |

۱۱۹۱. «سلاحی در انواع خودکار و نیمه‌خودکار، دارای دستگاه نشانه‌روی مکانیکی و دو نوع قنداق ثابت و تاشو»، معنی کلمه است.

- الف) کلاشینکف ب) تیربار

۱۱۹۲. «محوطه‌ای سقف‌دار در داخل خانه‌ها که در ورودی ساختمان به آن باز می‌شود و از آنجا به اتاق‌ها یا قسمت‌های دیگر می‌روند»، توضیح واژه است.

- الف) سرسرا ب) اندرون

۱۱۹۳. معانی «آنچه بدان وابسته است، آنچه درون چیزی است، طعامی که در عروسی دهند» را از میان واژگان زیر انتخاب کنید. (دو واژه، اضافه است).
(ما يتعلق به - ولیمه - کتاده - مایحتوی - متفرعات)

۱۱۹۴. معانی «حبوبات، گواهی دادن به صحت امری، سازه چرخانی که روی تانک قرار می‌گیرد» را از میان واژگان زیر انتخاب کنید. (دو واژه، اضافه است).
(انضمام - برجک - بقولات - تصدیق - تیربار)

۱۱۹۵. با توجه به توضیح داده‌شده، واژه درست را از داخل کمانک انتخاب کنید.

- الف) آن‌که یا آنچه ظاهری زشت و نامتناسب دارد. (بدقواره - دیلاق)
ب) ویژگی آنچه بلند و طولانی به نظر می‌آید. (چلمن - آژگار)

۱۱۹۶. برای واژگان «مضغ» و «فغان»، معنای مناسب از میان معانی زیر بیابید (دو معنی، اضافه است).
(قورت‌دادن - فریاد - مزه‌کردن - جوییدن)

۱۱۹۷. «اعلا، جل، هویدا، معوج» به ترتیب یعنی:

- الف) شایسته - پوشش - آشکار - کج
ب) ممتاز - فقیر - روشن - پیچیده
ج) نقیس - پوشش - روشن - کج
د) برگزیده از هر چیز - فقیر - پوشیده - پیچیده

ب املأ

۱۱۹۸. در گروه کلمات زیر، چهار مورد نادرستی املایی وجود دارد؛ درست هر یک را بنویسید.
(زماد و مرهم - زهر و تریاق - حوزه ادیب بزرگ - تغل و درنگ - صد کاروان حیون - حضار مجلس - بقولات و حبوبات - صورت سرمای دی)

۱۱۹۹. در گروه کلمات زیر «غلط‌های املایی» را بیابید و شکل صحیح آن‌ها را بنویسید.
(کازیه و جاکاغذی - بقولات و حبوبات - انضمام و ضمیمه - طبق و سینی - طاق و سقف مهذب - تطاول و تعدی - خرد رفتن و ساییده شدن - قلیان و جوشش)

۱۲۰۰. با توجه به نوشته زیر، به پرسش‌ها پاسخ دهید.
«یکی از حضار که کتاده شعر و ادب می‌کشید چنان محظوظ گردیده بود که جلو رفته جبهه شاعر را بوسید.»
الف) «پیشانی»، معادل معنایی کدام واژه است؟
ب) در کدام واژه، «نادرستی املایی» دیده می‌شود؟

۱۲۰۱. در عبارت زیر، یک نادرستی املایی بیابید و اصلاح کنید.
«دیروز یک دست از لباس‌های نودوز خود را به انضمام مایحتوی از خانه بیرون انداخته‌ام.»

۱۲۰۲. در کدام گزینه املای واژه‌های غلط است؟ شکل درست آن را بنویسید.
الف) نمی‌پذیرفتید؛ بهانه می‌آوردید و طفره می‌رفتید.
ب) آن وقت من هر چه اسرار و تعارف می‌کنم تو ابا و امتناع می‌ورزی.

۱۲۰۳. املای درست را از داخل کمانک انتخاب کنید.
«آ و لله که امروز باید (ناهار - نهار) را با ما صرف کنی»

۱۲۰۴. در هر کدام از موارد زیر، یک نادرستی املایی بیابید و اصلاح کنید.

- الف) ز یزدان دان، نه از ارکان، که کوتاه‌دیده‌گی باشد که خطی کز خرد خیزد، تو آن را از بنان بینی
ب) در کتل و گردنه یک دو جین شکم و روده مراحل مضق و بلع و هضم و تحلیل را پیمود.

(خرداد ۱۴۰۰)

(خرداد ۱۴۰۲)

(خرداد ۹۹)

۱۲۰۵. املای درست واژه را از داخل کمانک انتخاب کنید.
قدری برای به جا آمدن احوال و تسکین (قلیان - غلیان) درونی در حیاط قدم زدم.

۱۲۰۶. با توجه به نوشته زیر، به پرسش‌ها پاسخ دهید.

«مرا به یاد بی‌ثباتی فلک بوقلمون و شغافوت مردم دون و وقاحت این مصطفای بدقواره انداخته بود.»
الف) معنای واژه «دون» چیست؟
ب) در کدام واژه، «نادرستی املایی» دیده می‌شود؟

(دی ۱۴۰۱)

۱۲۰۷. در متن زیر، واژه‌های را که املای آن غلط است بیابید و شکل درست آن را بنویسید.

«یکی از حضار که محظوظ گردیده بود، گفت: ای والله حقیقتاً استادی! مصطفی به رسم تحقیر، چین به صورت انداخته... همه حضار یک صدا تصدیق کردند. در این اثنا صدای زنگ تلفن از سرسرای امارت بلند شد.»

۱۲۰۸. در هر کدام از موارد زیر، یک نادرستی املایی بیابید و اصلاح کنید.

(الف) مهمان‌ها سخت در محذور گیر کرده بودند و در مقابل تظاهرات شخص شخیصی چون آقای استاد، دودل مانده بودند.
(ب) گوشت و استخوان شتر قربانی در کمرکش دوازده حلقوم و کتل و گردنه یک دوجین شکم و روده مراحل مضغ و بلع و حزم و تحلیل را پیمود.

(شهریور ۱۴۰۱)

۱۲۰۹. در کدام گزینه غلط املایی وجود دارد؟

الف) مرد نقال از صدایش ضجه می‌بارید.
 ب) گفتم: د بگیر که این ناز شصت باشد.

۱۲۱۰. املای درست واژه را از داخل کمانک انتخاب کنید.

(الف) سهراب به سرعت موشک دیگری را داخل (صلاح - سلاح) جا انداخت. ارمیا را با دست، سر جایش نشاند و بلند شد.
(ب) تو را به خدا بگو فلانی هنوز از خواب بیدار نشده و شتر این (غول - قول) بی‌شاخ و دم را از سر ما بکن.

۱۲۱۱. املای درست واژه را از داخل کمانک انتخاب کنید.

(الف) در اواخر عمر با بنده (معلوف - مألوف) بودند و کاسه و کوزه یکی شده بودیم، کلمه «استاد» را برحسب پیشنهاد ایشان اختیار کردم.
(ب) در آن اثنا صدای زنگ تلفن از سرسرای (امارت - عمارت) بلند شد. آقای استادی رو به نوکر نموده فرمودند: «هم‌قطار! احتمال می‌دهم وزیر داخله باشد.»

۱۲۱۲. در میان گروه‌واژه‌های زیر، سه واژه غلط املایی دارند؛ درست آن‌ها را بنویسید.

(هضم و تهلیل - شقاوت مردم دون - اثنا و بین - بلا معارض و بی‌رقیب - قالب و پیکر - عبا و امتناع - ساطور قضایی - غلیان درونی - وقاوت و بی‌شرمی)

۱۲۱۳. در میان گروه‌واژه‌های زیر، سه واژه غلط املایی دارند؛ درست آن‌ها را بنویسید.

(تیر از شصت رفته - قدر و ارزش - طنین صدا - محظوظ و بهر مور - محظور و مانع - بغولات و حیوانات - قاب و طبق - اسرار و پافشاری - به انضمام مایحتوی - واتر فیدن و تنزل کردن)

۱۲۱۴. در میان گروه‌واژه‌های زیر، پنج واژه غلط املایی دارند؛ درست آن‌ها را بنویسید.

(اثنا و بهبوهه - شقاوت مردم - روزگار بوقلمون صفت - قصور و کوتاهی - بزله و لطیفه - تخلص شعری - صکندری خوردن - مرتعش و لرزان - تنبوشه و لوله - درزی عزل - مات و مبحوت - وظایف مقرر - صله ارحام)

ج دانش‌های زبانی

(دی ۹۹)

۱۲۱۵. در جمله مرکب زیر، جمله «هسته (یا به)» و جمله «وابسته (پیرو)» را مشخص کنید.

«خودت بهتر می‌دانی که در این شب عیدی مالیه از چه قرار است.»

(خرداد ۹۹)

۱۲۱۶. در هریک از جمله‌های مرکب زیر، جمله «وابسته (پیرو)» را مشخص کنید.

(الف) اگر امروز بیشتر از این به ما بخورانید همین‌جا وبال جانست می‌گردیم.

(ب) جامه‌ای بود که درزی ازل به قامت زیبای جناب ایشان دوخته بود.

(شهریور ۱۴۰۲)

۱۲۱۷. در کدام گزینه، جمله مرکب وجود ندارد؟

الف) تو که یک غاز بیشتر نیاورده‌ای و به همه دوستان هم وعده کباب غاز داده‌ای.

ب) گردش مثل همان غاز مادر مرده‌ای بود که در همان ساعت در دیگ مشغول کباب شدن بود.

ج) انسان حیوانی است گوشت‌خوار ولی این مخلوقات عجیب گویا استخوان خور خلق شده‌اند.

د) به قدری عصبانی شده بودم که چشمم جایی را نمی‌دید. از این بهانه‌تراشی‌هایش داشتم شاخ درمی‌آوردم.

۱۲۱۸. در کدام عبارت، «جمله مرکب» به‌کار نرفته است؟

الف) به محض اینکه چشمش به غاز افتاد رو به مهمان‌ها نموده.

ب) آقایان تصدیق بفرمایید میزبان ما این یک دم را خوش نخواند.

ج) مهمان‌ها در محظور گیر کرده بودند و در مقابل تظاهرات آقای استاد، دودل مانده بودند.

۱۲۱۹. درستی یا نادرستی عبارات زیر را مشخص کنید.

(الف) مهمان‌ها سخت در محظور گیر کرده و تکلیف خود را نمی‌دانند. (جمله ساده)

(ب) انسان حیوانی است گوشت‌خوار؛ ولی این مخلوقات عجیب گویا استخوان خور خلق شده بودند. (جمله پیرو)

۱۲۲۰. درستی یا نادرستی عبارات زیر را مشخص کنید.

(الف) به چشم خود دیدم که غاز گلگونم طعمه این جماعت کرکس صفت شده. (جمله ساده)

(ب) چنین روز مبارکی صله ارحام نکنی، کی خواهی کرد؟ (جمله پیرو)



۱۲۲۱. درستی یا نادرستی عبارات زیر را مشخص کنید.

- الف) شب عید نوروز بود و موقع ترفیع رتبه. (هر دو جمله ساده هستند)
 ب) یا باید باز یک دست دیگر خرید و یا باید عده میهمان بیشتر از یازده نفر نباشد. (کل عبارت، یک جمله مرکب است.)

۱۲۲۲. در عبارت زیر، یک «پیوند وابسته‌ساز» و یک «پیوند هم‌پایه‌ساز» بیابید.

«گفتم: خودت بهتر می‌دانی که در این شب عیدی مالیه از چه قرار است و بودجه ابدأ اجازه خریدن خرت‌وپرت تازه را نمی‌دهد.»

(شهریور ۱۴۰۰)

۱۲۲۳. با توجه به نوشته زیر درستی یا نادرستی هر یک از موارد داده‌شده را تعیین کنید.

«دیدم چپ و راست مهمان‌ها دراز کشیده‌اند. گفتم: آقای مصطفی خان خیلی معذرت خواستند که مجبور شدند بدون خداحافظی با آقایان بروند.»



الف) «و» در جمله «چپ و راست مهمان‌ها دراز کشیده‌اند» پیوند هم‌پایه‌ساز است.

ب) «که» در جمله ماقبل پایانی پیوند وابسته‌ساز است.

(خرداد ۱۴۰۰)

۱۲۲۴. در کدام گزینه جمله مرکب دیده می‌شود؟

- الف) بی‌اختیار در را باز کردم و این جوان نمک‌نشناس را بیرون انداختم.
 ب) از خوش‌مشربی و فضل و کمال او چیزها گفتند و نمره تلفن او را از من خواستند.
 ج) آقای مصطفی خیلی معذرت خواستند که بدون خداحافظی با آقایان رفتند.
 د) فوراً مسئله میهمانی و قرار با رفقا را با عیالم در میان گذاشتم.

۱۲۲۵. در بیت زیر، یک «جمله پیرو (وابسته)» بیابید.

«گلّه ما را گلّه از گرگ نیست کاین همه بیداد شبان می‌کند»

۱۲۲۶. با توجه به متن زیر، به پرسش‌ها پاسخ دهید.

«مصطفی هم جانی گرفت و گرچه هنوز درست دستگیرش نشده بود که مقصود من چیست و مهار شتر را به کدام جانب می‌خواهم بکشم، آثار شادی در وَجَناتش نمودار گردید.»

الف) یک «جمله ساده» در عبارت فوق بیابید.

ج) یک «پیوند وابسته‌ساز» در عبارت فوق بیابید.

۱۲۲۷. «جمله پیرو» را در عبارت زیر، مشخص کنید.

«دیگران که منتظر چنین حرفی بودند، فرصت نداده مانند قحطی‌زدگان به جان غاز افتادند.»

(خرداد ۱۴۰۲)

۱۲۲۸. زمان و نوع فعل «نخستین جمله» در همه عبارات زیر، به جز عبارت یکسان است.

الف) داشتیم می‌گفتم / آن شب نیز / سورت سرمای دی بیدادها می‌کرد.

ب) در باب آن مسئله معهود، خاطرتم داشت کم‌کم به کلی آسوده می‌شد.

ج) با تمام نیرویی که داشت می‌دوید. هر از گاهی صدای تیر یا انفجاری او را به خود می‌آورد.

د) کار داشت به دلخواه انجام می‌یافت که ناگهان از دهنم دررفت که آقایان، حیف نیست از چنین غازی گذشت؟

۱۲۲۹. نقش دستوری واژه‌های مشخص‌شده چیست؟

«دیگران که منتظر چنین حرفی بودند، فرصت نداده مانند قحطی‌زدگان به جان غاز افتادند.»

(خرداد ۱۴۰۱)

۱۲۳۰. در عبارت زیر واژه‌ای بیابید که دارای «هم‌آوا» باشد.

«در آن اثنا صدای زنگ تلفن از سرسرای عمارت، بلند شد.»

۱۲۳۱. در متن «کلمه استاد را به پیشنهاد ایشان اختیار کردم اما خوش ندارم زیاد استعمال کنم. همه حضار یک‌صدا تصدیق کردند که تخلصی بس بجاست و سزاوار ایشان است.»

(خرداد ۱۴۰۲)

الف) نوع «وابسته وابسته» را بنویسید.

ب) نمودار پیکانی آن را رسم نمایید.

۲. قلمرو ادبی

الف آرایه‌های ادبی

(خرداد ۹۳)

۱۲۳۲. قسمت مشخص‌شده منجر به خلق کدام آرایه شده است؟

«با حال استیصال پرسیدم: پس چه خاکی به سرم بریزم؟»

۱۲۳۳. کدام یک از عبارات زیر، فاقد «کتایه» هستند؟

الف) موقع مناسبی است که کباب غاز را بیاورند. دلم می‌تپد.

ب) چرا نمی‌آیی بنشینتی؟ نزدیک‌تر بیا. روی این صندلی مخملی پهلوی خودم بنشین. بگو ببینم حال و احوالت چطور است؟

۱۲۳۴. در عبارت زیر، یک «کنایه» مشخص کنید.

«یکی از حضار که کتابه شعر و ادب می کشید چنان محظوظ گردیده بود که جلو رفته جبهه شاعر را بوسید.»

۱۲۳۵. آرایه مناسب را از گمانگ روبه روی هر گزینه انتخاب کنید.

الف) خلاصه آنکه از من همه اصرار بود و از مصطفی انکار. (کنایه - سجع)

ب) مرا می گویی از تماشای این منظره هولناک آب به دهانم خشک شده بود. (تشبیه - کنایه)

۱۲۳۶. آرایه مناسب را از گمانگ روبه روی هر گزینه انتخاب کنید.

الف) ستاره ضعیفی در شبستان تیره و تار درونم درخشیدن گرفت. (استعاره - جناس)

ب) می خواهم نشان بدهی که چند مرده حلاجی و از زیر سنگ هم شده یک عدد غاز خوب و تازه به هر قیمتی شده برای ما پیدا کنی. (تشبیه - کنایه)

۱۲۳۷. آرایه مناسب را از ستون دوم برای عبارات ستون اول بیابید. (یک آرایه در ستون دوم، اضافه است.)

- | | | | |
|---|-----------------------|-----------------------|-------------|
| الف) ستاره ضعیفی در شبستان تیره و تار درونم درخشیدن گرفت. | <input type="radio"/> | <input type="radio"/> | حسن آمیزی |
| ب) پنج انگشت دعاگو به معیت مچ و کف و ما یثقلق به بر روی صورت آقای استادی نقش بست. | <input type="radio"/> | <input type="radio"/> | ایهام تناسب |
| ج) پس از مدتی اندیشه چاره را در این دیدم که هر طور شده یک غاز دیگر دستوپا کنیم. | <input type="radio"/> | <input type="radio"/> | کنایه |
| | | <input type="radio"/> | تشبیه |

۱۲۳۸. آرایه مناسب را از ستون دوم برای عبارات ستون اول بیابید. (یک آرایه در ستون دوم، اضافه است.)

- | | | | |
|--|-----------------------|-----------------------|-----------|
| الف) بگو ببینم حال و احوالت چطور است؟ چه کار می کنی؟ می خواهی برای شغل و زن مناسبی پیدا کنم؟ | <input type="radio"/> | <input type="radio"/> | کنایه |
| ب) چند بار بگویم اسم آقا سهراب صلوات دارد؟ | <input type="radio"/> | <input type="radio"/> | حسن آمیزی |
| ج) برای میهمانان فردا از کجا غاز خواهی آورد؟ دیدم حرف حسابی است و بدغفلتی شده. | <input type="radio"/> | <input type="radio"/> | تشبیه |
| | | <input type="radio"/> | مجاز |

ب) دانش‌های ادبی و تاریخ ادبیات

۱۲۳۹. نام پدیدآورنده هر یک از آثار زیر را بتویسید.

الف) منطق الطیر:

ب) داستان کباب غاز:

ج) فی حقیقه العشق:

د) قصه شیرین فرهاد:

(دی ۹۹)

۱۲۴۰. جمله مقابل را با کلمات مناسب پر کنید. «..... رمائی است از رضا امیرخانی که موضوع آن است.»

۱۲۴۱. از ستون دوم، نویسنده آثار ستون اول را انتخاب کنید. (یک نویسنده در ستون دوم، اضافه است.)

- | | | | |
|---------------|-----------------------|-----------------------|------------------|
| الف) کباب غاز | <input type="radio"/> | <input type="radio"/> | سید مهدی شجاعی |
| ب) ارمیا | <input type="radio"/> | <input type="radio"/> | رضا امیرخانی |
| | | <input type="radio"/> | محمدعلی جمالزاده |

۳. قلمرو فکری

الف) نثر روان

۱۲۴۲. موارد زیر را به نثر روان برگردانید.

الف) این بدبخت‌ها سال آژگار یک بار برایشان چنین پایی می افتد.

ب) خودتان را بزنید به ناخوشی و بگویند طیب قدغن کرده: از تختخواب پایین نیابید.

۱۲۴۳. موارد زیر را به نثر روان برگردانید.

الف) حالا دیگر مصطفی در خوش‌زبانی، نوک جمع را چیده است.

ب) شش‌دانگ حواسم پیش مصطفی است که نکند بوی غاز چنان مستش کند که دامنش از دست برود.

۱۲۴۴. موارد زیر را به نثر روان برگردانید.

الف) یکی که کتابه شعر و ادب می کشید جلو رفته جبهه شاعر را بوسید.

ب) در این اثنا صدای زنگ تلفن از سرسرای عمارت بلند شد.

۱۲۴۵. موارد زیر را به نثر روان برگردانید.

الف) مهمان‌ها در محظوظ گیر کرده بودند.

ب) در همان بحبوحه بخور بخور منظره زوال غاز خدا بیمارز مرا به یاد بی‌ثباتی فلک بوقلمون انداخت.

پُر تکرار (شهریور ۹۹ و خرداد ۱۴۰۰)

(شهریور ۱۴۰۰)

(دی ۹۹)

(دی ۹۸)

(خرداد ۹۸)

(شهریور ۹۸)

(خرداد ۹۳ و شهریور ۱۴۰۱)

(خرداد ۱۴۰۱)



(شهریور ۱۴۰۲)

۱۲۴۶. موارد زیر را به نثر روان برگردانید.

الف) تمام حُسن کباب غاز به این است که سربهمهر روی میز بیاید.
ب) مختارید ولی خوب بود مهمانی را پس می خواندید.

۱۲۴۷. موارد زیر را به نثر روان برگردانید.

الف) وقتی درست آن را در زوایا و خقایای خاطر و مخیله نشخوار کردم معلوم شد آن قدرها هم نامعقول نیست.
ب) ستاره ضعیفی در شبستان تیره و تار درونم درخشیدن گرفت.

۱۲۴۸. عبارات زیر را به نثر روان معنی کنید.

الف) متکلم وحده و مجلس آرای بلامعارض شده است.
ب) پشت دستم را داغ کردم که تا من باشم دیگر پیرامون ترفیع رتبه نگردم.

(خرداد ۱۴۰۲)

(دی ۱۴۰۱)

ب درک مطلب

۱۲۴۹. بیت زیر، با کدام مَثَل مشهور از نظر مفهوم تناسب دارد؟

«سَخَن گفته دگر باز نیاید به دهن اول اندیشه کند مرد که هائل باشد»
الف) از ماست که بر ماست. □
ب) تیری که از شست رفت به کمان باز نمی گردد. □

(خرداد ۹۸)

(دی ۱۴۰۱)

۱۲۵۰. در هر یک از عبارات زیر به جز به گونه ای از «مصطفی» یاد شده است.

الف) روا نیست بیش از این روی میزبان محترم را زمین انداخت.
ب) مشغول تماشا و ورنانداز این مخلوق کمیاب و شیء عجاب بودم.
ج) پنج انگشت دعاگو به معیت مج و کف و ما يتعلق به، بر روی صورت گل انداخته آقای استادی نقش بست.
د) یک دست از بهترین لباس های نودوز خود را به انضمام مایحتوی، به دست چلاق شده خودم از خانه بیرون انداختم.

۱۲۵۱. مفهوم کنایه های مشخص شده را بنویسید.

الف) گفت: تنها همان رتبه های بالا را وعده بگیر و مابقی را نقداً خط بکش و بگذار سماق بمکند.
ب) این سال نو به شما مبارک باشد و هزار سال به این سال ها برسید.

(شهریور ۹۸)

(شهریور ۹۹)

۱۲۵۲. مفهوم «کنایه» های زیر را بنویسید.

الف) دیدم توطئه ما دارد می ماسد.
ب) از این بهانه تراشی هایش داشتم شاخ درمی آوردم.

پُر تکرار (شهریور ۹۹ و دی ۱۴۰۰)

۱۲۵۳. مفهوم مرتبط با گزینه را از کمانک مقابل آن انتخاب کنید.

«گلّه ما را گله از گرگ نیست کاین همه بیداد شبان می کند» (از ماست که بر ماست - عدالت خواهی)

(شهریور ۱۴۰۲)

۱۲۵۴. مفهوم عبارت «ستاره ضعیفی در شبستان تیره و تار درونم درخشیدن گرفت.» را بنویسید.

پُر تکرار (خرداد و دی ۹۹)

۱۲۵۵. مفهوم متناسب با عبارت زیر را از کمانک روبه رو انتخاب کنید.

«ستاره ضعیفی در شبستان تیره و تار درونم درخشیدن گرفت.» (امیدوار شدن - رها شدن از ضعف و ناتوانی)

(خرداد ۹۹)

۱۲۵۶. در هریک از موارد زیر، مفهوم بخش های مشخص شده را بنویسید.

الف) در اواخر عمر با بنده مألوف شده بود و کاسه و کوزه یکی شده بودیم.
ب) پشت دستم را داغ کردم که تا من باشم دیگر پیرامون ترفیع رتبه نگردم.

(خرداد ۹۳)

۱۲۵۷. در عبارت زیر، معنی کنایی «جلوی کسی در آمدن» را بنویسید.

«تو شیرینی عروسی هم به دوستانت نداده ای: باید در این موقع درست جلوشان در آیی»

۱۲۵۸. با توجه به عبارت «فردای آن روز به خاطر آمد که دیروز یک دست از بهترین لباس های نودوز خود را با کلیه متفرعات به انضمام مایحتوی، یعنی آقای استاد

مصطفی خان، به دست چلاق شده خودم از خانه بیرون انداختم.»، منظور از قسمت مشخص شده چیست؟

(شهریور ۱۴۰۱)

۱۲۵۹. «صرف کردن صیغه بلعت» در عبارت زیر بیانگر چه مفهومی است؟

«مهمان ها بدون تخلف تمام و کمال دور میز حلقه زده، در صرف کردن صیغه بلعت اهتمام تامی داشتند.»

۱۲۶۰. مفهوم مشترک آیه و بیت زیر را بنویسید.

الف) «ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی»
ب) ز یزدان دان، نه از ارکان، که کوتاه دیدگی باشد
که خطی کز خرد خیزد، تو آن را از بنان بینی

۲۰+ سؤالات ۲۰ ساز

۱. قلمرو زبانی

۱۲۶۱. معادل واژگانی «درماندگی، آشکار، ترسناک، معمول» را از میان گزینه‌های زیر انتخاب کنید.
- الف) ز غم خوردن بتر پتیارهای نیست ز خرسندی به از او چاره‌ای نیست
ب) اگر طریق مسامحت مسلوک گیرند به غم مبتلا شوند و اگر به ممانعت مشغول شوند خویشان را در ورطه هلاک و استیصال افکنند.
ج) اگر این جراحی متفجر نگردهد و این آرزو در سینه متحجر نماند، آن خود از کردار روزگار موعود است و از گردش لیل و نهار معهود است.
د) الهی و سیدی! شب اندر آمد و ولایت تصرف مملوکان به سرآمد و ستارگان بر آسمان هویدا شدند.
۱۲۶۲. با توجه به معنی، واژه مناسب را انتخاب کنید.
- الف) بدان که «رضاء» نهایت مقامات است و بدایت احوال، و آن محلی است که یک طرفش در کسب و اجتهاد است و یک طرفش در محبت و (غلیان - فغان) آن.
ب) در پس زانوی تفکر نشستیم و به گفتن اشعار عربی پرداختیم و فصحای عرب را (محظوظ - محظوظ) ساختیم.
۱۲۶۳. با توجه به معنی، واژه مناسب را انتخاب کنید.
- الف) صد هزاران ژنده بر هم دوختی
ب) آن‌ها که کمالات و جمالات تو دیدند
این چنین (دوری - درزی) ز که آموختی؟
بر خاک همه (جبهه - بذله) تسلیم نهادند
۱۲۶۴. صورت درست املائی را از داخل کمانک انتخاب کنید.
- الف) دل‌بامیدوصل‌به‌جان (خواست‌خواست) در عشق
ب) ز سختی‌های حرص است این‌که خاک‌از‌دها طینت
آن روز درد عشق چنین بی‌دوا نبود
فرورده است اما (حزم - هضم) نموده است قارون را
۱۲۶۵. صورت درست املائی را از داخل کمانک انتخاب کنید.
- الف) در آنجا سنگ‌ها به کار برده‌اند که عقل قبول نکند که قوت بشری بدان رسد که آن سنگ را نقل و تحویل کند و می‌گویند آن (امارت - عمارت) سلیمان بن داوود کرده است.
ب) چون زمانی برآمد و سلطان و (غلیان - قلیان) آن آفت اندر من کمتر شد مرا گفت چگونه بود مر تو را با این سماع؟
۱۲۶۶. نقش دستوری واژه‌های مشخص شده را بنویسید.
- «حافظ در این اوضاع، وضع و حالت روشنگر مبارزی را دارد که با هیچ‌یک از احزاب وقت هماهنگی ندارد و مثل هر تکرر مستقلی با خود زمزمه می‌کند که: جریده رو که گذرگاه عاقبت تنگ است.»
۱۲۶۷. در کدام گزینه، هر دو نقش «مفعول» و «مستند» به کار رفته است؟
- الف) اعتماد آن‌ها را در خور تردید و تزلزل می‌باشد.
 ب) صوفی شهر که مثل یک حیوان خوش‌علف، لقمه شبهه می‌خورد، اگر به دیده تحقیق در احوال خود بنگرد، خجالت می‌کشد.
۱۲۶۸. نقش دستوری واژه‌های مشخص شده را از ستون دوم انتخاب کنید. (یک نقش در ستون دوم، اضافه است.)
- | | | |
|--|---|---------------------------------|
| الف) جاننا تو را که گفت که احوال ما می‌پرس | <input type="radio"/> بیگانه گرد و از قصه هیچ آشنا می‌پرس | <input type="radio"/> مفعول |
| ب) حلاج بر سر دار این نکته خوش سُراید | <input type="radio"/> از شافعی می‌پرسید امثال این مسائل | <input type="radio"/> نهاد |
| ج) دل، خرابی می‌کند دلدار را آگه کنید | <input type="radio"/> زینهار ای دوستان، جان من و جان شما | <input type="radio"/> ضمیر پرشی |
| | <input type="radio"/> مستند | |
۱۲۶۹. در عبارت زیر، یک «پیوند وابسته‌ساز» و یک «پیوند هم‌پایه‌ساز» بیابید.
- «بی‌دقتی کاتبان کلمات را تحریف و تصحیف می‌کند. حروف مشابه و حروفی که تفاوت آن‌ها در نقطه است، به سهولت و با اندکی بی‌دقتی با یکدیگر اشتباه می‌شوند؛ اما از بی‌سوادی و فضولی نسخه‌نویسان، اشتباهی عظیم‌تر پدید می‌آید.»
۱۲۷۰. در عبارت زیر، نوع «پیوند»های مشخص شده را بنویسید.
- «پیش از آن‌ها نقادان عهد رنسانس و کسانی نیز مانند «بودلر» سخنانی گفته‌اند که مبدأ و منشأ اصول این مکتب به‌شمار می‌رود اما اصطلاح «شعر سره» تا این حد کهنه نیست؛ زیرا پیشتر «ادگار آلن پو» در کتاب «مبادی شعر» نظریه خویش را درباره این نوع شعر بیان کرده است.»
۱۲۷۱. نوع «حروف پیوند» مشخص شده را بنویسید.
- الف) تو شاهی و گر ازدها پیکری
ب) سرای مدرسه و بخت علم و طاق و رواق
بباید بر این داستان داوری
چه سود چون دل دانا و چشم بیتا نیست

۱۱۷۰. الف- اسلوب معادله: مصراع دوم، مثال و مصداقی برای مصراع اول است و مصراع‌ها، استقلال دستوری دارند/ ب- استعاره: «پسته»، استعاره از «دهان» است. / ج- حسن آمیزی: نگاه گرم (بینایی + لامسه) / د- تشبیه: «هر کس» مانند «من»، سوخته‌دل شد. ۱۱۷۱. بلبل: در این داستان، بلبل بهانه آورد که عاشق گل است و هدهد در پاسخ او، نقدها و نکوهش‌هایی در عشق بلبل نسبت به گل گفت که یکی از آن‌ها، همین بیت است. ۱۱۷۲. الف- باز / ب- طاووس
۱۱۷۳. ناپایداری زیبایی‌های دنیوی (معنی بیت اول: به محض اینکه گل، قامت راست کرد و شکفته شد، به واسطه باد خزان، تبدیل به نخل ماتم شد)
۱۱۷۴. الف- برای راه پرخطر عشق، ساحلی وجود ندارد. ← دشواری راه عشق / ب- در تو محو شدم. ← اتحاد عاشق و معشوق / ج- نور یکی ست: اما تجلی و جلوه آن رنگ‌های بی‌شماری پدید آورد. ← وحدت در عین کثرت (ظاهر دنیا متکثر است: اما باطناً همه، از یک نور پدید آمده‌اند).
۱۱۷۵. خداوند: سیمرغ ← ج / پیر و مرشد عرفانی: هدهد ← الف / انسان‌های گرفتار عشق زمینی: بلبل ← د / انسان‌های قدرت‌طلب: باز ← ب
۱۱۷۶. الف- در این وادی، اگر همه دنیا نابود شود مهم نیست. ← استغنا / ب- اسرار زیادی در این وادی آشکار می‌شود. ← وادی معرفت و شناخت
۱۱۷۷. الف- اگر همه چیز نابود شود، در نظر خدا، انگار یک برگ کاه کم شده است ← وادی استغنا / ب- من هیچ چیز نمی‌دانم و حتی معنی این «نمی‌دانم» را هم نمی‌دانم. ← حیرت / ج- عود و هیزم وقتی بسوزند، هر دو تبدیل به یک موجود: یعنی تبدیل به خاکستر می‌شوند. ← فقر و فنا
۱۱۷۸. الف- گر بسی بینی عدد گر اندکی / آن یکی باشد در این ره در یکی (مفهوم مشترک: اشاره به وادی توحید) / ب- صد بلا در هر نفس این‌جا بود / طوطی گردون، مگس این‌جا بود (مفهوم مشترک: اشاره به وادی طلب و بیان درد و رنج طلب) / ج- مغز بیند از درون نه پوست او / خود نبیند ذره‌ای جز دوست او (مفهوم مشترک: بیان وادی معرفت و شناخت اسرار) / د- گر نمائد از دیو وز مردم اثر / از سر یک قطره باران در گذر (مفهوم مشترک: بیان وادی استغنا و بی‌نیازی خداوند)

پاسخ سؤالات درس ۱۶

۱۱۷۹. الف- تنزل کرده، پس روی کرده / ب- به دیدار خویشاوندان رفتن و از آنان احوال‌پرسی کردن
۱۱۸۰. الف- ارتقا یافتن، رتبه گرفتن / ب- درماندگی، ناچاری
۱۱۸۱. الف- آن که زود فریب می‌خورد، هالو: بی‌عرضه، دست و پا چلفتی (یک مورد)
- کافی (۱۱۸۱)
۱۱۸۲. الف- آغاز / ب- رایزنی، مشورت، نظرخواهی (یک مورد کافی (۱۱۸۱))
۱۱۸۳. الف- درماندگی / ب- آغاز
۱۱۸۴. الف- چهره / ب- بشقاب گرد بزرگ
۱۱۸۵. الف- امتناع (از قرینه «ابا» می‌توان پی برد که به «امتناع = خودداری» نیاز است) / ب- درزی (قراین «جامه»، قامت، دوخته»، ذهن را به سمت «درزی» (= ختیاط) هدایت می‌کند)
۱۱۸۶. الف- بلامعارض / ب- تنبوشه
۱۱۸۷. معمول: معهود ← ج / وسط: بحیوچه ← الف
۱۱۸۸. بی‌خاتمان: آسمان جل ← الف / تنزل کردن: واترقیدن ← ب
۱۱۸۹. الف- جبهه: پیشانی / ب- غلیان: شدت هیجان عاطفی / ج- مضغ: جویدن (لولة سفالی یا سیمانی) معنی واژه «تنبوشه» است که در ستون اول نیامده است).
۱۱۹۰. الف- کلک: آتشدانی از فلز یا سفال / ب- محظوظ: مانع / ج- شش دانگ: تمام (بهر مورد)، معنی واژه «محظوظ» است که در ستون اول نیامده است).
۱۱۹۱. الف- (تیربار: سلاح خودکار آتشین، سنگین‌تر و بزرگ‌تر از مسلسل دستی که به وسیله نوار فشنگ تغذیه می‌شود: مسلسل سنگین)
۱۱۹۲. الف- (اندرون: اتاقی در خانه که پشت اتاقی دیگر است، مخصوص زن و فرزند و خدمتکاران)

۱۱۴۵. «د» (وحدت در عین کثرت: یعنی دنیا به ظاهر متکثر است و از میلیاردها موجود تشکیل شده: اما در واقع، یک موجود بیش نیست).
۱۱۴۶. بیت «الف» با بیت «۲» مشترکاً به وادی «توحید» و بیت «ب» با بیت «۳» مشترکاً به وادی «طلب» اشاره دارند.
۱۱۴۷. «د». مفهوم مشترک بیت صورت سؤال و گزینه «د» این است که کسی که با امور عظیم سروکار دارد، به امور حقیر و مادی توجهی نمی‌کند.
۱۱۴۸. «ب» (انسان‌های متظاهر و به دنبال پاداش بهشت)
۱۱۴۹. «ج» (هفت وادی)
۱۱۵۰. در معنی گم شدن عارف در معروف به کار می‌برد: یعنی وقتی که در توحید غرق شد، آگاهی از این گم‌شدگی را گم کند و به فراموشی بسپارد.
۱۱۵۱. توحید
۱۱۵۲. وابستگی‌هایی که انسان را از توجه به خدا و تلاش برای رسیدن به او، باز می‌دارد.
۱۱۵۳. الف- مرغان ← سالکان راه / ب- سیمرغ ← وجود حق تعالی
۱۱۵۴. وادی هفتم یا فقر و فنا
۱۱۵۵. مرجع ضمیر «این»، وادی قبل از توحید: یعنی وادی «استغنا» است.

یادآوری: برای اینکه ترتیب وادی‌های هفت‌گانه عطار را به ذهن بسپارید، سرواژه «طعم اتحف» را حفظ کنید:

ط = طلب / ع = عشق / م = معرفت / ا = استغنا / ت = توحید / ح = حیرت / ف = فقر و فنا

۱۱۵۶. الف- وادی توحید ← وادی پنجم / ب- وادی طلب ← وادی اول / ج- وادی معرفت ← وادی سوم
۱۱۵۷. بلبل (بلبل گفت: «من عاشق گل هستم و همین عشق برابم کافی است.» هدهد در پاسخ به بلبل گفت: «گل اگر چه هست...»)
۱۱۵۸. الف- طلب / ب- معرفت
۱۱۵۹. بی‌حد و مرز و وسیع بودن
۱۱۶۰. طاووس (طاووس گفت: «من عاشق بهشت هستم و سعی‌ام این است که به بهشت برسم.» هدهد در پاسخش گفت: «بهشت در برابر سیمرغ، همچون ذره در برابر خورشید است: هر که داند گفت با خورشید راز...»)
۱۱۶۱. الف- فقر و فنا / ب- فانی کردن خود یا فراموش کردن وجود مادی خود
۱۱۶۲. متضاد دعوی: معنی ← ب - مترادف قوی: شگرف ← الف
۱۱۶۳. گم شدن عارف در معروف: تقریب ← الف / خالی شدن قلب سالک از آنچه جز خداست: تجرید ← ب / بی‌نیازی سالک از هر چیز جز خدا: استغنا ← د / پیام‌آور: سروش ← ج
۱۱۶۴. الف- شست («شست»، به معنی «عدد ۶۰» است و مناسب این بیت نیست. «انگشت بزرگ دست و پا»، به صورت «شست» نوشته می‌شود. همچنین «وسيله‌ای که به هنگام تیراندازی در انگشت می‌گردند»، به صورت «شست» نوشته می‌شود.) / ب- گذارم («گذارم» به معنی «واگذار می‌کنم» و «رها می‌کنم»، به همین شکل نوشته می‌شود. «گزارم»، به معنی «ادا می‌کنم» است که ارتباطی به این بیت ندارد).
۱۱۶۵. الف- ذوال ← زوال / ب- صدر ← صدر («صدر»، نوعی گیاه است و مناسب این عبارت نیست: بلکه «صدر» به معنی «بالا»، مناسب عبارت است).
۱۱۶۶. «خود» در مصراع اول، بدل از «تو» است.
۱۱۶۷. در مصراع اول و در جمله «لاف زخم لاف»، «لاف» دوم، نقش تبعی «تکرار» دارد. در مصراع دوم و در جمله «ناز کنم ناز»، «ناز» دوم، نقش تبعی «تکرار» دارد.
۱۱۶۸. الف- زمین و چرخ ← معطوف / ب- سلطان جهان، خود بنده‌اش بود ← بدل / ج- سگ بود سگ ← تکرار
۱۱۶۹. «ب». در این بیت، هیچ نوع استعاره (مصرحه یا مکنیه) به کار نرفته است.

بررسی سایر گزینه‌ها:

- الف- اغراق: شاعر، در زیادی اشک اغراق کرده است و آن را تا سر و دوش خود دانسته. / ج- تشبیه: «سیلاب سرشک»، اضافه تشبیهی است. / د- جناس: «دوش» در مصراع اول به معنی «دیشب» و در مصراع دوم به معنی «کتف»، جناس همسان (تام) می‌سازند.

۱۲۱۶. الف- امروز بیشتر به ما بخورائید / ب- درزی ازل به قامت زیبای جناب ایشان دوخته بود.
۱۲۱۷. گزینه «ج».

نکته: در این سؤال در همه گزینه‌ها به جز گزینه «ج»، پیوند وابسته‌ساز «که» به کار رفته. در «ج» واژه «ولی» پیوند همپایه‌ساز است.

۱۲۱۸. «ج». در این گزینه، نه حرف ربط وابسته‌ساز به کار رفته و نه می‌تواند به کار رود؛ پس این عبارت، جمله مرکب ندارد. دو جمله ساده هستند که با حرف ربط همپایه‌ساز «و» به هم وصل شده‌اند.

سایر گزینه‌ها: الف- «به محض اینکه»، پیوند وابسته‌ساز است؛ پس این عبارت جمله مرکب دارد. ب- پیوند وابسته‌ساز محذوف دارد؛ تصدیق بفرمایید [که] میزبان ما این یک دم را دیگر خوش نخواند.

توجه: در سؤالات تک‌انتخابی، فقط کافی است گزینه درست را انتخاب کنید و نیاز به هیچ توضیح اضافه‌ای نیست.

۱۲۱۹. الف- درست است. (دو جمله ساده با «و» همپایه‌ساز به هم وصل شده‌اند.) / ب- نادرست؛ جمله اول، ساده است و سپس «ولی» همپایه‌ساز آمده است؛ پس جمله دوم هم ساده است.

نکته: جمله پایه و پیرو (یا جمله هسته و وابسته) از زیرمجموعه‌های جمله مرکب هستند؛ بنابراین اگر عبارتی جمله مرکب نداشته باشد اساساً نه جمله پایه دارد و نه پیرو، فقط و فقط جمله ساده دارد.

۱۲۲۰. الف- نادرست است؛ زیرا حضور «که» وابسته‌ساز، بیانگر جمله مرکب است. جمله پس از «که»، جمله پیرو است؛ پس تنها جمله باقی‌مانده عبارت منطقی باید جمله پایه باشد نه جمله ساده / ب- درست است. پیوند وابسته‌ساز «اگر»، از ابتدای جمله نخست حذف شده است؛ [اگر] چنین روز مبارکی صله ارحام نکتی... .

۱۲۲۱. الف- درست است؛ زیرا «و»، همپایه‌ساز است و قبل و بعد از «واو»، فقط جمله ساده آمده است. ب- نادرست است؛ در این عبارت، خبری از پیوند وابسته‌ساز نیست؛ پس نمی‌تواند جمله مرکب داشته باشد. «یا...یا»، پیوند همپایه‌ساز است.

۱۲۲۲. وابسته‌ساز: که- همپایه‌ساز: «و»، در «از چه قرار است و بود چه ابداً اجازه خریدن...»

۱۲۲۳. الف- نادرست («و» عطف است). / ب- درست

۱۲۲۴. «ج». (حضور حرف ربط وابسته‌ساز، نمایانگر وجود جمله مرکب است و در میان گزینه‌ها فقط گزینه «ج» ربط وابسته‌ساز (=که) دارد.)

۱۲۲۵. جمله «این همه بیداد شبان می‌کند»، یک جمله وابسته یا پیرو است؛ زیرا در ابتدای جمله، پیوند وابسته‌ساز «که» آمده است.

نکته: پیوند وابسته‌ساز «که»، گاهی به کلمه بعد از خود می‌چسبد، در این حالت، «ه» از «که» حذف می‌شود:
کاین (= که این) - کان (= که آن) - کز (= که از)...

۱۲۲۶. الف- جمله ساده: مصطفی هم جانی گرفت. / ب- جمله پایه: آثار شادی در وجنتاش نمودار گردید. / ج- گرچه، که (یک مورد کافی است).
۱۲۲۷. «منتظر چنین حرفی بودند»، جمله پیرو است.

نکته: گاهی جمله پیرو (یا وابسته) در دل جمله هسته می‌آید:

مثال: علی که برادر بزرگ‌ترم است، دیروز به سربازی رفت.

همان‌طور که می‌بینید «برادر بزرگ‌ترم است» جمله پیرو است؛ زیرا بر سر آن «که» وابسته‌ساز آمده، مابقی عبارت، یعنی «علی دیروز به سربازی رفت» جمله هسته یا پایه است.

۱۲۲۸. گزینه «ج». (در گزینه «ج» فعل اولین جمله، ماضی ساده است؛ با تمام نیرویی که داشت... اما فعل اولین جمله در سایر گزینه‌ها «ماضی مستمر» است.)

۱۱۹۳. آنچه بدان وابسته است: ما يتعلق به - آنچه درون چیزی است: مایحتوی - طعامی که در عروسی دهند: ولیمه

۱۱۹۴. حبوبات: بقولات - گواهی دادن به صحت امری: تصدیق - سازه چرخانی که روی تانک قرار می‌گیرد: برجک

۱۱۹۵. الف- بدقواره (دبلاق: دراز و لاغر) / ب- آزرگار (چلمن: بی‌عرضه و هالو)
۱۱۹۶. مضغ: جویدن - فغان: فریاد

۱۱۹۷. «ج». در «الف» شایسته، در «ب» فقیر و پیچیده و در «د» فقیر، پوشیده و پیچیده معادل‌های مناسبی برای واژه‌های صورت سؤال نیستند.

توجه: همان‌طور که می‌بینید، این درس به لحاظ معنی لغت، بسیار استعداد طرح سؤال دارد، حتماً پیش از امتحان نهایی لغات این درس را مرور کنید.

۱۱۹۸. ۱) زِماد و مرهم ← ضماد و مرهم ۲) صد کاروان حیون ← صد کاروان هیون ۳) بقولات و حبوبات ← بقولات و حبوبات ۴) صورت سرمای دی ← صورت سرمای دی

۱۱۹۹. سقف محذب / خورد رفتن / غلیان و جوشش

۱۲۰۰. الف- جبهه / ب- حظار ← حصار

۱۲۰۱. انضمام ← انضمام

۱۲۰۲. گزینه «ب» (در این گزینه واژه «آسار» نادرست است و باید به صورت «اِصرار» نوشته شود).

۱۲۰۳. نهار

۱۲۰۴. الف- کوتاه‌دیده‌گی ← کوتاه‌دیدگی / ب- مضق ← مضغ

یادآوری: واژه‌هایی که به «ه» غیرملفوظ ختم می‌شوند: مثل کوتاه‌دیده، خانه، آواره و... هر گاه «ی» مصدری به انتهای آن‌ها اضافه شود، «ه» می‌افتد: مثل کوتاه‌دیدگی - خانگی - آوارگی
نوشتن این واژه‌ها به این شکل، غلط است: کوتاه‌دیده‌گی - خانه‌گی - آواره‌گی

۱۲۰۵. غلیان (غلیان به معنی جوشش است و قلیان وسیله‌ای است در قهوه‌خانه‌ها که با آن عمل تدخین انجام می‌شود).

۱۲۰۶. الف- پست / ب- شقاوت ← شقاوت

۱۲۰۷. امارت ← عمارت

نکته: «امارت» به معنی فرماندهی و حکومت است و «عمارت» به معنی «ساختمان».

۱۲۰۸. الف- تظاهرات ← تظاهرات / ب- حزم ← هضم («حزم»، یعنی «احتیاط» و مناسب این عبارت نیست).

نکته: نوشتن کلمه «محظور» به شکل «محذور» نیز صحیح است. (به تصریح واژه‌نامه کتاب درسی)

۱۲۰۹. گزینه «ب». شصت (۶۰) ← شست (انگشت بزرگ دست یا پا)

۱۲۱۰. الف- سلاح (به معنی «ابزار جنگ»، مناسب عبارت است.) / ب- غول («قول» به معنی «وعده دادن»، به هیچ وجه مناسب این عبارت نیست).

۱۲۱۱. الف- مألوف (هم‌ریشه با «الفت» است.) / ب- عمارت (به معنی ساختمان، مناسب عبارت است. «امارت»، به معنی «فرماندهی و حکومت» است.)

۱۲۱۲. ۱) هضم و تهلیل ← هضم و تحلیل («تهلیل»، به معنی «لاله الا الله گفتن» است) ۲) عبا و امتناع ← ابا و امتناع ۳) وقاوت ← وقاحت

۱۲۱۳. ۱) تیر از شصت رفته ← تیر از شست رفته («شصت»، به معنی عدد ۶۰، مناسب عبارت نیست.) ۲) بقولات و حبوبات ← بقولات و حبوبات / ۳) اسرار و پافشاری ← اصرار و پافشاری

۱۲۱۴. ۱) اثنا و بهبوهه ← اثنا و بحبوحه ۲) بزله و لطفه ← بذله و لطفه ۳) صکندری خوردن ← سکندری خوردن ۴) درزی عزل ← درزی ازل

۵) مات و مبحوت ← مات و مبهوت

۱۲۱۵. هسته: خودت بهتر می‌دانی - وابسته: در این شب عیدی مالیه از چه قرار است.



نکته: در فعل ماضی مستمر، گاهی بین بخش کمکی فعل (داشتم، داشتی، داشت...) و بخش اصلی آن فاصله می‌افتد: در این موارد باید جمله را تا انتها بخوانید که به اشتباه بخش کمکی را به عنوان بخش اصلی در نظر نگیرید. به نمونه‌های زیر توجه کنید:

- خاطر داشتم کم‌کم به کلی آسوده می‌شد. ← داشت می‌شد ← ماضی مستمر
- کار داشت به دلخواه انجام می‌یافت. ← داشت می‌یافت ← ماضی مستمر

۱۲۲۹. دیگران: نهاد برای فعل «نداده بودند» - چنین: صفت اشاره برای «حرف» - قحطی‌زدگان: متمم («مانند»، حرف اضافه است).

۱۲۳۰. عمارت ← امارت (= فرماندهی)

۱۲۳۱. الف - قید صفت / ب - تخلصی پس بجا

۱۲۳۲. کنایه

۱۲۳۳. «ب». در «الف»، «تپیدن دل»، کنایه از «اضطراب داشتن» است.

۱۲۳۴. «کتابه چیزی را کشیدن»، کنایه است از «ادعا داشتن در چیزی».

۱۲۳۵. الف - سجع: خلاصه آنکه از من همه اصرار بود و از مصطفی انکار [بود]. / ب - کنایه: «آب به دهان خشک شدن»، کنایه از «نهایت ترس و تعجب» است.

۱۲۳۶. الف - استعاره: «ستاره»، استعاره از «امید» است. / ب - کنایه: «چند مرده حلاج بودن»، کنایه از «میزان قدرت و توانایی» است.

۱۲۳۷. الف - تشبیه: شبستان درون (اضافه تشبیهی) / ب - ایهام تناسب: «روی»، به معنی «سطح و رویه» است و در معنی «چهره»، با «صورت و انگشت» ایهام تناسب می‌سازد. / ج - کنایه: «دست‌وپا کردن»، کنایه از «جور کردن و مهیا کردن» است.

۱۲۳۸. الف - حسن آمیزی: بگو بیستم (شنوایی + بینایی) / ب - کنایه: «اسم کسی صلوات داشتن»، کنایه از «عزیز و محترم بودن آن شخص» است. / ج - مجاز: «حرف»، مجاز از «سخن و جمله» است.

۱۲۳۹. الف - عطار نیشابوری / ب - محمدعلی جمال‌زاده / ج - شهاب‌الدین سهروردی / د - احمد عربلو

۱۲۴۰. به ترتیب: ارمیا - دفاع مقدس (یا هر پاسخ مناسب دیگر)

۱۲۴۱. الف - محمدعلی جمال‌زاده / ب - رضا امیرخانی

۱۲۴۲. الف - این بیچاره‌ها در سال طولانی، فقط یک بار چنین فرصتی برایشان پیش می‌آید. / ب - وانمود کنید که بیمار هستید و بگویید پزشک ممنوع کرده و از رختخواب برنخیزید.

۱۲۴۳. الف - اکنون مصطفی در خوش‌صحبتی، بر جمع مسلط شده است. / ب - همه حواسم به مصطفی است که بابوی‌غاز از خود بی‌خود نشود و اختیارش را از دست ندهد.

۱۲۴۴. الف - یکی که ادعای شعر و شاعری داشت، جلو رفت و پیشانی شاعر را بوسید. / ب - در این میان، صدای زنگ تلفن از راهروی خانه بلند شد.

۱۲۴۵. الف - مهمان‌ها در رودر بایستی افتادند یا در سختی و تنگنا افتادند. / ب - در همان میانه غذا خوردن، منظره نابودی‌غاز، مرا به یاد ناپایداری روزگار یا کار انداخت.

۱۲۴۶. الف - خوبی کباب‌غاز به این است که سالم و کامل روی میز بیاید. / ب - شما صاحب اختیارید: ولی بهتر بود مهمانی را لغو می‌کردید.

۱۲۴۷. الف - وقتی درست و حسابی آن را در ذهنم بررسی و مرور کردم، دیدم خیلی هم برخلاف عقل نیست. / ب - در درون ناامیدم، اندکی امیدواری پدید آمد.

۱۲۴۸. الف - تنها گوینده جمع و بزم‌آرای بدون رقیب شده بود. / ب - از این کار پشیمان شدم که دیگر به فکر ارتقای رتبه نباشم.

۱۲۴۹. «ب». در بیت صورت سؤال، عالیجناب سعدی می‌فرماید: ابتدا باید فکر کرد و سپس حرف زد. در گزینه «ب»، این مفهوم وجود دارد که تیری که رها شود بر نمی‌گردد: پس قبل از تیراندازی باید فکر کرد. مفهوم مشترک این دو، توصیه به تفکر قبل از عمل یا قبل از حرف زدن است.

۱۲۵۰. گزینه «الف».



نکته: اگر کلیت داستان کباب‌غاز را بدانیم پاسخ دادن به این سؤال چندان هم سخت نیست. گوینده جمله «الف» مصطفی است اما در این گزینه به خود مصطفی اشاره نشده. در «ب» عبارت «مخلوق کمیاب و شیء عجیب»، در «ج» ترکیب «آقای استادی» و در «د» واژه «مایحتوی» همگی اشاره به مصطفی دارند.

۱۲۵۱. الف - انتظار بیهود کشیدن / ب - آرزوی عمر طولانی کردن

۱۲۵۲. الف - نقشه ما دارد عملی می‌شود / ب - خیلی متعجب شدم.

۱۲۵۳. از ماست که بر ماست.

۱۲۵۴. ناامیدی‌ام به امیدواری تبدیل شد. (یا: از ناامیدی به امیدواری رسیدن)

۱۲۵۵. امیدوار شدن

۱۲۵۶. الف - صمیمی شده بودیم. / ب - پشیمان شدن از کاری

۱۲۵۷. خوب پذیرایی کردن (یا هر توضیح مناسب دیگر)

۱۲۵۸. مصطفی یا مصطفی خان

۱۲۵۹. تأکید بر خوردن غذا

۱۲۶۰. تقدیرگرایی یا همه‌چیز به دست خداست یا خدا عامل و فاعل اصلی امور است. (یا هر پاسخ مشابه و درست)

۱۲۶۱. درماندگی: استیصال ← ب / آشکار: هویدا ← د / ترسناک: پتیاره ← الف / معمول: معهود ← ج

۱۲۶۲. الف - غلیان («فغان» به معنی «نال»، مناسب عبارت نیست: بلکه «غلیان» به معنی «جوشش» مناسب است: یک طرفش در محبت و جوشش آن است.) / ب - محظوظ (فصیحان عرب را بهره‌ور ساختم. «محظوظ» به معنی «مانع»، مناسب عبارت نیست.)

۱۲۶۳. الف - درزی (صد هزاران لباس کهنه را دوختی، این چنین خیاطی را از که آموختی؟) / ب - جبهه (همه، پیشانی تسلیم بر خاک نهادند.)

۱۲۶۴. الف - خواست (دل به امید وصال و دیدار، از عمق جان، درد عشق را طلب کرد.) / ب - هضم («حزم» به معنی «دوراندیشی و احتیاط»، مناسب این بیت نیست: بلکه «هضم» مناسب است: خاک قارون را بلعیده است: اما هنوز آن را هضم نکرده است.)

۱۲۶۵. الف - «عمارت» به معنی ساختمان، مناسب عبارت است نه «امارت» به معنی حکومت و فرماندهی. / ب - «غلیان» به معنی جوشش، مناسب عبارت است نه «غلیان» که وسیله تدخین و دود کردن است.

۱۲۶۶. حافظ (= نهاد)، وضع (= مقبول)... دارد. حافظ (نهاد)، هماهنگی (= مقبول) ندارد. جریده رو: چگونه برو؟ ← جریده: قید - گذرگاه (= نهاد) تنگ (مستند) است.

۱۲۶۷. «الف» مقبول: اعتماد - مسند: درخور تردید / در گزینه «ب»، دو مقبول به کار رفته: لقمه و خجالت: اما خبری از مسند در این عبارت نیست.

۱۲۶۸. الف - که (= چه کسی) گفت؟ ← نهاد (توجه داشته باشید که «ضمیر پرسشی» نقش دستوری نیست) / ب - امثال این مسائل را مپرسید. ← مقبول / ج - دلدار را آگاه (= مسند) کنید (= سازید، گردانید).

۱۲۶۹. پیوند وابسته‌ساز: که - پیوند هم‌پایه‌ساز: اما («واو» در «حروف مشابه و حرفی» و همین‌طور در «بی‌سواد و فضولی»، از نوع «عطف» است نه پیوند هم‌پایه‌ساز.)

۱۲۷۰. اما: هم‌پایه‌ساز - زیرا: وابسته‌ساز

۱۲۷۱. الف - در این گزینه، «گر» به معنی «یا» به کار رفته: بنابراین پیوند هم‌پایه‌ساز است. / ب - «چون» به معنی «وقتی که»، پیوند وابسته‌ساز است.

۱۲۷۲. الف - پیوند وابسته‌ساز: تا - پیوند هم‌پایه‌ساز: و / ب - «از آن جایی که جمله می در ساغر اندازیم» هم‌پایه جمله «گل برافشانیم» است و جمله «گل برافشانیم» یک جمله وابسته است: بنابراین جمله «می در ساغر اندازیم»، یک جمله وابسته است.

۱۲۷۳. الف - جمله وابسته (زیرا قبل از این جمله، «که» وابسته‌ساز آمده است.) / ب - جمله هسته (زیرا جمله مصرع دوم وابسته است: بنابراین باید هسته هم داشته باشیم: اولین جمله: یعنی «مارا از منع عقل مترسان» یک جمله هسته است و جمله «می بیار» هم‌پایه جمله هسته است: بنابراین هسته است.) / ج - جمله ساده

۱۲۷۴. مفهوم مشترک: از ماست که بر ماست. (یا هر مفهوم مشابه دیگر)

۱۲۷۵. مفهوم مشترک: توصیه به تأمل و تفکر پیش از سخن گفتن یا توصیه به ستجیده‌گویی (یا هر مفهوم مشابه دیگر)

۱۲۷۶. الف - تو را گر تلخ و گر شیرین شود کام / هم از ساقی شناس او را نه از جام (مفهوم مشترک: تقدیرگرایی یا همه‌چیز دست خداست یا هر مفهوم مشابه دیگر) / ب - به دهقان نادان چه خوش گفت زن / به دانش سخن گوی یا دم مزن (مفهوم مشترک: ستجیده‌گویی یا اول فکر کن سپس سخن بگو) / ج - هر آن کس که اندیشه بد کند / به فرجام، بد با تن خود کند (مفهوم مشترک: از ماست که بر ماست.)